

موانع مشارکت سیاسی زنان در ایران پس از انقلاب

۱. مقدمه

موضوع جامعه‌شناسی سیاسی به طور کلی عبارت از بررسی شکاف‌های جامعه، گروه‌بندی‌های اجتماعی ناشی از آن و تأثیر نیروی این گروه‌بندی‌های اجتماعی بر عرصه‌های سیاسی است. به این لحاظ هدف از مطالعه حاضر نیز تأمل در نقش نیروهای ناشی از گروه‌بندی‌های برآمده از شکاف‌های اجتماعی است؛ چرا که در جامعه‌شناسی سیاسی، غرض اساسی از بررسی جامعه همانا تبیین عرصه سیاسی است.

در این میان، یکی از مباحث عمده جامعه‌شناسی بر آن تعلق دارد که نشان دهد، پویایی جامعه و دولت تا چه حد محصول فعال شدن یا غیرفعال شدن شکاف‌های اجتماعی در طی زمان است. یکی از این شکاف‌های اجتماعی، شکاف جنسی است. شکاف جنسی به عنوان یک شکاف ساختی از تقسیم جمعیت جامعه میان دو گروه مردان و زنان به وجود می‌آید. بعلاوه فعل و انفعال شکاف مزبور برحسب نوع جامعه به سه نوع تقسیم می‌شود: اول، در جامعه سنتی که زنان تابع شوهرانند و نقش سیاسی ندارند این شکاف فعال نیست، دوم، در جامعه نوین تحولات گسترده اجتماعی موجب فعال شدن این شکاف در قالب درخواست حق رأی و نمایندگی در نهادهای پارلمانی و مواردی از این قبیل می‌شود و سوم در جوامع درحال گذار این شکاف نیمه فعال است؛ بدین معنی که گاه برحسب

حضور و تلاش‌های سایر شکاف‌ها همچون جناح بندی‌های سیاسی فعال شده و به تراکم می‌گراید و زمانی از فعالیت بازمی‌ایستد که از این حیث بررسی اثرات آن برای پژوهندگان اجتماعی از اهمیتی تام برخوردار است.

در این راستا به نظر می‌رسد جامعه سیاسی فعلی ایران به عنوان یک جامعه در حال گذار با وضعیت اخیر شکاف جنسی مواجه باشد. در این حیطه، اندیشه سنتی سیاسی که در برابر آراء سیاسی صف‌آرایی کرده؛ در بسا موارد و از جمله تدوین قواعد مردسالاری، همین اصول را به متن قانون اساسی تزریق کرده است. این در حالی است که فرهنگ سیاسی مردسالاری لاجرم مبتنی بر تدوین قواعد تبعیت زنان از شوهران به خصوص در عرصه سیاسی و ناگزیر غیرفعال داشتن آن است. این عملکرد البته در قالب تصمیم‌گیری پنهان، ایجاد منافع کاذب و نظام انضباطی تأمین منافع مردسالارانه و بر پایه بازتولید روابط اجتماعی، چنان وارد صحنه شده که به کنترل و غیرفعال نگهداشتن شکاف جنسی منتهی شود. با این همه در مواردی مانند حضور زنان در صحنه انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، مشاهده می‌شود که چگونه جناح‌های سیاسی اصلاح‌گرا توانستند فعالیت این شکاف را به شکل متراکم بر شکاف جناحی خود بار کنند و از اثرات آن در صحنه سیاست سود ببرند.

به هر تقدیر با این توضیحات تحقیق حاضر می‌کوشد بخشی از موانع مشارکت سیاسی زنان را در جامعه فعلی ایران بررسی کند. به عبارت دیگر، موضوع تحقیق حاضر عبارت است از تأثیر نیروهای اجتماعی بر کنترل و غیرفعال نگهداشتن شکاف جنسی در ایران از کانال دولت. براین پایه، اساسی‌ترین سوال این تحقیق آن است که آیا میان عدم فعالیت شکاف ساختی جنسی در جامعه ایران با تصمیم‌گیری پنهان و ایجاد منافع کاذب برحسب نظام انضباطی بازتولید مناسبات اجتماعی خاص این جامعه برای زنان رابطه وجود دارد یا خیر؟ به این ترتیب، فرضیه اساسی پژوهشی حاضر نیز آن است که ایزوله‌سازی شکاف جنسی در ایران به عنوان متغیر وابسته، تابعی از حضور و عملکرد متغیرهای مستقلی

چون نیروهای اجتماعی حاکم بر صحنه قانونگذاری نظام حکومتی و عملکرد قوه مجریه بر این بنیان در عرصه آموزش و پرورش رسمی است. در واقع این فرضیه که حول محور چارچوب نظری دیدگاه‌های مارکسیستی از یک سو و تحلیل سه چهره قدرت و مدارهای آن از طرف دیگر شکل گرفته؛ مسبین آن است که جناح راست روحانیت به عنوان اساسی‌ترین رکن قانونگذاری جامعه فعلی ایران، عنصر مردسالاری را به عملکرد قوه مجریه وارد کرده و این قوه نیز این قاعده را در حیطه جامعه‌پذیری سیاسی چنان در متن آموزش و پرورش رسمی کارسازی کرده که نتیجه آن به طبیعی جلوه دادن تبعیض جنسی در فعالیت‌های سیاسی منتهی شده است. در بررسی این فرضیه هم به طور خاص از روش‌های تاریخی و تحلیل محتوا استفاده خواهد شد.

شایان توجه است که تحقیق حاضر دو هدف نظری و عملی را دنبال می‌کند: از لحاظ نظری، این تحقیق می‌کوشد از نظریه متأخر قدرت یعنی مدارهای قدرت در حیطه فرضیه‌سازی و مصداق‌یابی سود جوید و از حیث عملی هم، این تحقیق درصدد است ارزش و اهمیت پیچیدگی ادراک و واکنش به قدرت را از سوی تابعان آن به تدوین‌کنندگان این قواعد در جامعه فعلی ایران گوشزد کند. در این بین در نکر اولویت و اهمیت این بررسی همین بس که فقدان شناسائی علمی پویائی‌های برخاسته از تراکم شکاف جنسی با سایر شکاف‌بندی‌های اجتماعی، همواره در معرض کنترل ناپذیری و احتمال سوءاستفاده‌ها و کمبودهای غیرمترقبه باقی خواهد ماند که این خود دلیلی است محکم بر ضرورت استمرار این گونه پژوهش‌ها در جامعه متحول سیاسی فعلی ایران.

۲. طرح مسئله

جامعه‌شناسی سیاسی با تأکید بر اصال تأثیر جامعه بر سیاست، معتقد است جامعه سیاسی از گروه‌ها و نیروهائی تشکیل می‌شود که هر یک عهده‌دار انجام نقش خاصی در زندگی سیاسی هستند. در این بین

موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی بررسی تعاملات قدرت دولتی و نیروهای اجتماعی است. به عبارت دیگر، مهمترین وجهی که مورد بررسی جامعه‌شناسی سیاسی قرار می‌گیرد شامل تأمل در رابطه قدرت دولتی با منافع گروه‌ها و نیروهای اجتماعی است. از این زاویه، دولت خود از گروه‌های اجتماعی خاصی تشکیل شده و بر پشتیبانی گروه و نیروهای معینی نیز تکیه می‌کند. این درحالی است که البته نیروهای اجتماعی ممکن است در مقابل ساخت قدرت بپاخیزند و یا در آن شرکت و اعمال نفوذ کرده و یا دچار انفعال سیاسی شوند. از سوی دیگر دولت‌ها ممکن است نیروهای اجتماعی خارج از عرصه قدرت را سرکوب کنند و یا در خانه قدرت راه داده و یا آن را بسیج کنند. بدینسان می‌توان گفت دولت در متن شبکه پیچیده‌ای از منافع و علایق اجتماعی قرار دارد و بدون شناخت این منافع و علایق، دریافت سرشت آن نارسا خواهد ماند؛ چرا که دولت فارغ از سلطه نیروهای اجتماعی نیست و درواقع هم حوزه کشمکش نیروهای اجتماعی و هم مظهر سلطه بخشی از آنها بر بخش‌های دیگر است.

از دیدگاه مارکسیستی کام اول در جامعه‌شناسی سیاسی، بررسی منافع طبقاتی است. از این نگره حوزه روبنائی دولت را باید برحسب عمل نیروهای اجتماعی به خصوص طبقات اجتماعی مورد شناسائی قرار داد و تأثیر متقابل آنها را به تحلیل نشست. به دیگر سخن، طبقات اجتماعی براساس محاسبه عقلانی منافع مادی خود عمل می‌کنند و لذا رفتارهای سیاسی بازتاب علایق و منافع طبقاتی است؛ چنانکه می‌توان گفت، به همین دلیل ایدئولوژی‌های سیاسی بازتاب مادی طبقات اجتماعی هستند. در واقع از آنجا که "روابط قدرت در تولید تعیین‌کننده روابط قدرت در کل جامعه‌اند" (Marx, K.; 1971:33)؛ لذا دولت ابزار سلطه طبقه بالا و وسیله تضمین و تداوم منافع آن است. هرچند "دولت مدرن چنان عمل می‌کند که گوئی طبقات اجتماعی وجود ندارد و یا رابطه میان آنها استثمار نیست و یا میان آنها تضاد منافع اساسی و مهمی وجود ندارد و یا اینکه این تضادها بر زندگی سیاسی اثری باقی نمی‌گذارند" (Held, D.; 1989:33)؛ لیکن عملاً دولت

حافظ نظام امتیازات اجتماعی است؛ تا جایی که می‌توان پذیرفت "قوه اجرائی دولت مدرن تنها کمیته‌ائی برای اداره امور عمومی کل بورژوازی [به عنوان یک طبقه اجتماعی] است." (Marx, K. and Engels, F.; 1770: 82) پس از یک سو "دولت منافع طبقه حاکمه را در قالب اراده دولتی و قانون جلوه‌ای عمومی می‌بخشد" (Marx, K. and Engels, F.; 1976: 329) و از طرفی "دیوان سالاری دولتی، انجمن بسته‌ائی در درون دولت است که در آن مصلحت دولت به صورت غایت خصوصی ویژه‌ای درمی‌آید." (Marx, K.; 1971: 51) در مجموع اگر بپذیریم از نظر مارکسیستی "شرایط سیاسی بازتاب شرایط جامعه ... است" (Marx, K.; 1973: 159)؛ در این صورت می‌توانیم بگوئیم روابط تولیدی تعیین‌کننده ماهیت دولت هستند؛ زیرا "این روابط تولیدی اند که دلیل سلطه ... سیاسی را توضیح می‌دهند" (Marx, K.; 1977: 86) و البته در شکل نومارکسیستی مثلاً در آراء آلتوسر باید اضافه کرد که ماهیت دولت هم متقابلاً روابط تولیدی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

چنان که برآمد دیوان سالاری دولتی به اجرای کارکردهای دولتی و تنظیم قدرت سیاسی طبقات اجتماعی معطوف است. این کارکردها به تفصیل عبارتند از: "سازمان‌یابی و انسجام سیاسی طبقات مسلط، تضعیف سازمانی طبقات کارگر به منظور نفی تهدید ناشی از تمرکز و سازمان‌یابی آنها نسبت به سلطه طبقه مسلط، سازماندهی سیاسی و بسیج ایدئولوژیک طبقات متکی به وجوه تولید قدیمی مانند خرده‌بورژوازی و دهقانان." (Poulantzas, N.; 1973: 287-8) براین سیاق نهاد دولت ضامن سلطه اقتصادی - اجتماعی طبقه بالا است و اگر همواره نیز این منافع را نگهداری نکند، لاقابل برای حفظ آن منافع سودمند است. از این منظر دولت نماینده اراده و مصلحت عام و کلی نیست؛ بلکه دولت "غایات کلی [طبقات مسلط] را به شکل دیگری از علایق خصوصی درمی‌آورد" (Marx, K.; 1963: 120)؛ چرا که "طبقات مسلط از طریق مالکیت رسانه‌ها، کنترل مراکز تجمع، پول و دیگر منابع؛ سلطه خود را بر نهادهای سیاسی اعمال می‌کنند." (Lenin, I.; 1971: 35) اضافه بر این پیوند میان دولت و طبقه مسلط که از اعمال نفوذ سازمان‌های

طبقه متوسط بر دولت، تأمین منابع مالی، اشغال مناصب سیاسی و حقوقی و سلطه بر نظام آموزشی برمی آید برمجاری خاصی استوار است. این مجاری که پیوند دولت و طبقات اجتماعی را برقرار می کنند عبارتند از: "مجاری شخصی که به واسطه آن ماهیت طبقاتی دولت از روی پایگاه اجتماعی اعضای آن شناخته می شود، مجاری ساختی که به واسطه آن ماهیت طبقاتی دولت ضامن حمایت از منافع طبقه مسلط است و بالاخره مجاری سیاسی که به واسطه آن طبقه حاکمه در بین نیروهای اجتماعی دربرگیرنده پر قدرت ترین گروه می شود". (Miliband, R.: 1978: 166) از همین جا است که برمی آید دولت تا چه حد به عنوان گروهی اجتماعی وارد عرصه سیاست می شود.

برپایه این استدلال پایگاه اجتماعی دولت مبتنی بر پایگاه اجتماعی حکام سیاسی، حمایت بخش های خاص جامعه از حکومت، روابط ایدئولوژیک میان دولت و گروه های اجتماعی و روابط اقتصادی سازنده آنها است. به دیگر سخن ساخت اقتصادی که برپا دارنده نیروهای اجتماعی است، حضور خود را به شکل مستمر در ساخت دولت و سیاست های آن منظور می دارد و اجرای این سیاست ها نیز تأثیری متقابل بر نیروهای اجتماعی و ساخت اقتصادی باقی می گذارد. به علاوه شیوه و روابط تولیدی مکانیزم اصلی توزیع ارزش های قدرت بخش سیاسی در جامعه برپایه گرایش های نیروهای اجتماعی است و از این حیث میزان نفوذ یک گروه بر زندگی سیاسی را رقم می زند. این نیروها که می توانند وجوه اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی داشته باشند بسته به ساخت و سازمان درونی گروه، رابطه با سایر تشکل های سیاسی، وضعیت حقوقی و نفوذپذیری حکومت دارای توانائی های مختلفی هستند. شایان توجه است که این نیروهای اجتماعی مجموعه گروه ها و طبقاتی هستند که اولاً مرکب از افرادی با وجوه همسان علایق اقتصادی، ارزشی، فرهنگی، صنفی و غیره باشند؛ ثانیاً به شرکت در حیات سیاسی مثل اداره جامعه، نمایندگی، مشارکت در تصمیم گیری و غیره علاقه مند باشند و ثالثاً به این

منظور به خود سازمان داده و آماده انجام عمل سیاسی گردند. این درحالی است که انواع تأثیرات نیروهای اجتماعی بر زندگی اجتماعی نیز می‌تواند از دور یا نزدیک، از درون یا بیرون، با واسطه یا بی واسطه، آرام یا خشن و مبنی بر اعمال سلطه یا نفوذ بر نهادهای حکومتی باشد.

در این شرایط شیوه و روابط تولید برحسب تقسیم کار و مالکیت به تجزیه جمعیت و تکوین شکاف‌های گروه‌بندی‌های اجتماعی می‌انجامد. در اینجا "نظم سیاسی و مشروعیت و ثبات دولت و توسعه اقتصادی بیشتر در گرو تضمین منافع گروه‌ها و علایق اقتصادی است." (Lindblom, C.; 1977: 122). در ایران روحانیون و زنان بویژه از مهمترین این نیروها و گروه‌های اجتماعی - سیاسی به شمار می‌آیند. در واقع از یک سو "روحانیون یکی از الیت‌ها به شمار می‌آیند" (Pareto, V.; 1935: sec: 2081) که در قالب مجمع خبرگان قانون اساسی به مثابه نقطه التقای خواست‌ها و منافع طبقات اجتماعی در عرصه انقلاب و وظیفه قانونگذاری را برای قوای مختلف به عهده گرفتند و از طرف دیگر زنان به عنوان نیروی پایه، موجب یکی از شکاف‌های اساسی جامعه یعنی شکاف جنسی قلمداد می‌شوند که حضور فعالانه آنها در مواردی نظیر مشارکت در صحنه انقلاب و جنگ تحمیلی و انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ برای برخی جناح‌های سیاسی مسئله‌ساز تلقی شده است.

بنابراین تحقیق حاضر می‌کوشد اولاً خاستگاه‌های اجتماعی روحانیون به عنوان عناصر قانونگذار انقلاب اسلامی و نیروهای اقتصادی و اجتماعی پشتیبان آنها را توضیح داده و ثانیاً کنترل شکاف جنسی زنان از سوی قوانین و عملکرد دولتی مبنی بر قوانین ذریبط را مورد تحلیل قرار دهد. از زاویه این تحقیق، خبرگان قانون اساسی الیت‌هایی هستند که برحسب معیارهای سنتی یا عقلانی دارای شایستگی‌هایی بوده و طبق توانائی‌های فردی و پشتیبانی‌های طبقاتی به قدرت رسیده و در تصمیم‌گیری‌های عمده سیاسی ایران مشارکت دارند. البته فرض نیز بر این است که "وقتی یک گروه اجتماعی ارزش‌های سیاسی و اجتماعی و نیز قوانین و نهادهایی ایجاد می‌کنند که حوزه تصمیم‌گیری سیاسی را به

مسائل مورد علاقه آن گروه محدود می‌سازد؛ در آن صورت بدون اعمال قدرت تک بعدی، اجبار پیشاپیش در درون ساخت جامعه تعبیه شده است". (Bachrach, P.; and Bararatz, M.; 1957: 949) این اجبار در جامعه ما معطوف به طبقات مختلف از جمله زنان است؛ زیرا بدیهی است که اگر "الیت و قدرت و طبقه بالا تداخل و انطباق یابند، استقلال دولت کاسته می‌شود" (Bottomore, T.B.; 1964: 137) و این امر در جامعه فعلی ایران به نفع غیرفعال نگهداشتن شکاف جنسی عمل می‌کند. این شکاف از آن روی بایستی برپایه ارزش‌های نظام فرهنگی مردم سالارانه غیرفعال نگهداشته شود که نتواند به طور مستقل یا در تراکم با سایر شکاف‌ها مورد تحولات اثرگذار سیاسی در جامعه شود. به این ترتیب در مجموع مسئله‌های تحقیق حاضر عبارتند از:

۱- آیا بین غیرفعال نگهداشتن شکاف ساختی جنسی در جامعه ایران پس از انقلاب و تصمیم‌گیری پنهان، کاذب‌سازی منافع، اعمال سلطه انضباطی بر زنان از سوی قوای قانونگذار (عمدتاً جناح راست سنتی روحانیت) رابطه وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا بین حضور روحانیت سنتی در عرصه قانونگذاری جامعه ما و غیرفعال ماندن شکاف جنسی در این جامعه رابطه وجود دارد؟

۲- آیا غیرفعال بودن شکاف جنسی در ایران می‌تواند تابع صحنه آرائی عدم تبعیض جنسی توسط روحانیت حاکم قانونگذار و مجریان دولتی آن باشد؟ به عبارت دیگر، آیا بین عملکرد آموزش و پرورش دولتی به عنوان رکن جامعه‌پذیری سیاسی و ایجاد احساس عدم تبعیض جنسی در محتوای این آموزش و پرورش در راستای از کار انداختن فعالیت شکاف جنسی تناسبی وجود دارد؟

۳. چارچوب نظری و طرح فرضیه

اگر مسئله عمده تحقیق حاضر را به طور خلاصه عبارت از کنترل شکاف جنسی در ایران پس از انقلاب بدانیم؛ ناگزیر از بررسی اعمال قدرت نیروهای اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری سیاسی و عملکرد قوه

مجریه در راستای ایزوله کردن شکاف جنسی هستیم. به این ترتیب در تعیین نوع چارچوب نظری برای طرح فرضیه، مطالعه سه زمینه ضرورت می‌یابد که عبارتند از: تبیین الگوهای اعمال قدرت و تحمیل اراده، شناسایی اجتماعی نیروهای حاکم بر عرصه قانونگذاری پس از انقلاب و عملکرد قوه مجریه دولتی (با تأکید بر وجه آموزش و پرورش) به منظور اعمال قدرت جهت طبیعی جلوه دادن تبعیض جنسی در حوزه فعالیت‌های اجتماعی به مثابه بخشی از فرایند جامعه‌پذیری سیاسی. مع‌هذا قبل از این امر باید دید تحقیقات موجود چگونه به این مسائل پرداخته‌اند.

۳-۱. مرور منابع

مجموعه منابع و تحقیقاتی را که به موضوع شکاف و نابرابری‌های جنسی اختصاص دارند در یک نگاه کلی می‌توان در دو طبقه دسته‌بندی کرد: یکی پژوهش‌هایی که موضوع نابرابری جنسی را بدون چارچوب نظری و صرفاً در قالب توصیفی دنبال کرده‌اند و دوم مطالعاتی که این نابرابری‌ها را به اتکای چارچوب‌های نظری دیدگاه جنبش زن‌گرایان مورد تعلیل قرار داده‌اند. لذا در اینجا پس از مروری بر این منابع نسبت به جمع‌بندی نقاط ضعف و قوت آنها اقدام خواهد شد.

۳-۱-۱. تحقیقات توصیفی در باب شکاف‌ها و نابرابری‌های جنسی در عرصه مناسبات اجتماعی

این دسته از تحقیقات، شکاف‌ها و نابرابری‌های جنسی را از زاویه انگیزه‌ها، نقش و پایگاه اجتماعی و طرز تلقی‌های فردی و جمعی مورد توصیف قرار داده‌اند. به عنوان مثال در این عرصه نشان داده شده "دختران انگیزه پیشرفت کمتری نسبت به پسران دارند" (Tyler, L.E.; 1965:56) یا نتیجه گرفته شده "به رغم انتظارات جامعه از زنان، آنان همواره دارای نقش و موقعیت پائینی در اجتماع نسبت به مردان بوده‌اند". (Flora, C.B.; 1971:33) همچنین در همین حوزه تأکید شده که "جامعه با اختصاص صفات رقابت، استقلال و فعالیت‌های هوشی به مردان، عامل پائین نگهداشتن آرزوهای زنان در فعالیت‌های علمی و ترس از موفقیت در رشته‌های دانشگاهی

به عنوان ارمغانی اجتماعی برای زنان می‌شود." (Homer, M.; Breed Love, C. J. and Cicirelli, V.G.; 1974: 181-90) به علاوه در همین راستا اظهار شده که "صاحبان مشاغل آزاد نگرش منفی تری به فعالیت زن در بیرون از خانه نشان می‌دهند." (Lowi, B.D.; 1976: 993-4) این درحالی است که نظرسنجی از مردم ایران در سال ۱۳۵۴ نیز نشان می‌دهد که "عمده ترین ویژگی زن آرمانی از نظر ایرانیان را صفاتی چون خانه داری و خوش خلقی تشکیل می‌دهد." (Assadi, A. and Vidale, M.L.; 1975:42)

۲-۳. تحقیقات تبیینی در باب شکاف ها و نابرابری های جنسی در عرصه مناسبات اجتماعی

یکی از منابع عمده بررسی تبیینی تمهیدات سیاسی کنترل شکاف ها و نابرابری های جنسی عبارت از آراء جنبش زن گرایان است. واژه جنبش زن گرائی (Feminism) در سال ۱۸۴۷ میلادی وارد زبان فرانسه شد و مبین آئینی بود که از "گسترش حقوق و نقش زنان در جامعه طرفداری می‌کرد." (میشل، آندره؛ ۱۳۷۲: ۱۱) در این دیدگاه موانع مشارکت سیاسی زنان به لحاظ تبیینی در مواردی چون مردانه بودن محرک های انگیزشی و رفتاری زنان، نقش زنان در تأیید مواضع قدرت مستقر، پراکندگی انفرادی تشکل های زنان و بالاخره تبعیت زنان از ایدئولوژی های کاذب مردانه خلاصه می‌شود. در این عرصه به رغم آنکه دیدگاه لیبرال معتقد است طبع زنان با سیاست در معنی قدرت و خشونت الفتی ندارد و زنان بایستی خود را با سیاست سازگار کرده و خصلتی مردانه کسب کنند و یا دیدگاه سوسیالیستی بر آن طریق می‌رود که عدم الفت طبع زنان را با سیاست نفی کند و راه حل را نه در تغییر صفات زنان که در تغییر ساخت قدرت و مالکیت دنبال کند تا جایی که اعلام دارد "زنان باید هم از یوغ سرمایه داری و هم از نظام پدرسالاری رهائی یابند" (Bebel, B.A.; 1910:6)؛ دیدگاه زن گرا با توجه به جنبش های سیاسی زنان در عرصه جهانی می‌کوشد تا چشم اندازهای جدیدی را مطرح کند. اهداف این جنبش ها نیز عمدتاً در قالب مواردی چون درخواست های سیاسی زنان حاضر در متن انقلاب فرانسه در قالب

باشگاه‌های انقلابی زنان و درخواست حق عضویت پارلمانی، توجه به حقوق زن در عصر روشنگری و راه‌اندازی جنبش سیاسی زنان برای کسب حقوق سیاسی توسط سوسیالیست‌های اولیه قابل فهرست کردن است. در واقع بر این اساس بود که جنبش زن‌گرائی مدعی شد "دولت و سیاست پدیده‌هایی مردسالارانه‌اند و تنها با تغییر ساخت قدرت می‌توان زنان را از لحاظ سیاسی فعال کرد وگرنه مشارکت زنان در زندگی سیاسی به مفهوم فردی رایج آن در حقیقت نوعی زن‌زدائی است". (Mitchell, J.: 1976: 136)

به این ترتیب جامعه‌شناسی زن‌گرا، نظامی نظری برای تبیین زندگی اجتماعی و تجربه بشری از زاویه طرفداری از زنان است که موضوع عمده پژوهش آن شامل موقعیت و تجارب زنان در جامعه برحسب نابرابری‌ها، تمایزگذاری‌ها و ستمگری‌های مردانه است. جامعه‌شناسی زن‌گرا ضمن تأکید بر شرایط تبدیل مفهوم زیستی جنس به مفهوم فرهنگی جنسیت از جمله "تقسیم کارجنسی، روابط اجتماعی و زمینه‌های تربیتی کودکان" (Humphrey, J., 1987: 53)؛ در سطح خرد با تأکید نسبت ادراک کنشگران در قالب موقعیت‌های ساختی، منافع متعدد گروهی را عمده می‌کند که همین منافع سبب می‌شود مباحث برابری‌پایانه توسط کسانی که از دگرگونی ساخت اجتماعی بیشترین ضرر را دیده و با این وجود بیشترین قدرت را دارا هستند به نابرابری کشیده شود. از این چشم‌انداز، زنان عملاً با برعهده داشتن نقش‌های مادری و همسری، به صورت واکنشی وارد مناسبات اجتماعی می‌شوند و در این راستا وظایف تنظیم، تعدیل، تسهیل و اطلاع‌رسانی را به مردان برمی‌آورند. زنان خانه‌دار در این منظر صرفاً دارای کنش ذهنی هستند و به دلیل عدم حضور در تشکل‌های گروهی زنان فاقد تعامل به شمار می‌روند. آنان در عرصه عضویت گروهی تابع مردانند و مردان در تعامل با زنان به فعالیت ایشان معنائی اطلاق می‌کنند که از ساخت کلان ایدئولوژیک جامعه سرچشمه می‌گیرد و به‌علاوه زنان در ورود و خروج به حوزه تعاملات اجتماعی از آزادی برخوردار نیستند. اضافه بر این، دیدگاه خردزن‌گرا معتقد است برحسب تسلط ایدئولوژیک

مردسالارانه در جامعه، دیگری تعمیم یافته زنان معمولاً یک مرد است که این امر به خود کم بینی زنان می انجامد و سبب می شود زنان منافع مستقلی برای خود نشاناسند؛ بلکه خود را صاحب نقش تعادل بخش ارزیابی کنند و به این ترتیب میان تجربه شخصی و فرهنگ مردسالارانه حیران مانند. در مقابل، دیدگاه زن گرا در سطح کلان از مفهوم تولید اجتماعی در گسترده ترین شکل آن آغاز می کند که این حوزه بازتولید نیروی کار و ایدئولوژی جامعه را نیز دربرمی گیرد. این سطح ضمن نقد مکانیک گرایی، طبقه استواری و مردسالاری حاکم بر نظریه ساختی - کارکردی؛ مفاهیم طبقه و جنسیت و نژاد و میل جنسی و دانش را در سلسله مراتب متداخلی به یکدیگر پیوند می دهد و از تأثیر این عوامل بر تضعیف جایگاه اجتماعی زنان در جامعه سخن به میان می آورد. به عنوان مثال در این عرصه بی اهمیت جلوه دادن فعالیت های خانه داری و حذف آنها از محاسبات اقتصادی و آرمانی ساختن برخی از فعالیت های زنان مانند نقش مادری که عملاً غیرقابل سنجش است، مورد تأمل قرار می گیرد.

شاخص های نابرابری جنسی که از دیدگاه زن گرایان مورد تأکید واقع شده در مجموع شامل مواردی چون: حق رأی زنان جهت شرکت در فعالیت های سیاسی، برابری دستمزد زنان و مردان در قبال کار برابر، فرصت های نابرابر در دسترسی به امکانات آموزشی، کارخانگی و ابهام آن به عنوان بخشی از تولید ناخالص ملی، عدم مشارکت در تصمیم گیری درون خانه و نابرابری در حقوق مدنی است. تحقیقات تجربی که به اتکای دیدگاه و شاخص های فوق صورت گرفته مثلاً در زمینه فرصت های نابرابر در دسترسی به امکانات آموزشی مدعی است "در ایران در مقابل هر ۱۰۰ مرد بی سواد، ۱۵۰ زن بی سواد وجود دارد" (جهان پناه، سیمین دخت؛ ۱۳۷۶: ۵۹) یا در مورد کارخانگی و نامشخص بودن نقش آن در تولید ناخالص ملی اعلام کرده "هرکجا که در ازای کار پاداشی (نقدی یا جنسی) پرداخت شود؛ این کار ارزش اقتصادی می یابد. بنابراین کار بی پاداش (تظلم کار زنان در خانه) از نظر اقتصادی و در نتیجه به لحاظ اجتماعی و

فرهنگی بی ارزش می شود. (استاونهاکن، رودلفو؛ ۱۳۶۳: ۵) پس به رغم اینکه گفته شده "هرچند زنان خانه دار، در گروه غیرفعال به لحاظ اقتصادی طبقه بندی می شوند و در کاهش هزینه های خانواده نقش اساسی دارند" (باقری، میترا؛ ۱۳۶۹: ۴)؛ لیکن "پیامد عدم رسمیت کارنامرئی زنان عبارت از فرودستی جایگاه زنان خانه دار در تصمیم گیری های خانوادگی است". (مطیع، ناهید و سرحدی، فریده؛ ۱۳۷۰: ۱۷۴) از سوی دیگر این فرودستی به محتوای امکانات آموزشی نیز بازمی گردد؛ چنانکه "بررسی ۱۵ مجموعه کتاب کودکان و ۱۴۴ کتاب آموزشی در آمریکا نشان می دهد که در آنها عموماً مادران در آشپزخانه تصویر می شوند؛ درحالی که در واقعیت آن جامعه ۴۰ درصد زنان در کارخانه یا اداره شاغلند". (بلوتی، الناجیانی؛ ۱۳۷۱: ۷۴) در همین راستا تحلیل محتوای کتب اول دبستان در ایران نیز مبین آن است که در آنها "کارخانگی به شکل نامرئی بی ارزش نموده می شود". (اعزازی، شهلا؛ ۱۳۷۰: ۶۲) در زمینه شاخص عدم مشارکت زنان در تصمیم گیری های خانوادگی نیز نشان داده شده که هرچند "زنان خانه دار در تصمیم گیری خانوادگی نقش کمی دارند" (هاشمی، مریم؛ ۱۳۷۴: ۲۰۱)؛ اما "قدرت تصمیم گیری زنان شاغل در خانواده بیشتر از زنان خانه دار است" (جاراللهی، عذرا؛ ۱۳۷۲: ۱۳۶) و در واقع "برای زنان شاغل، تعداد فرزندان دلخواه و واقعی نزدیک و کمتر از زنان خانه دار است که خود نشان مشارکت در تصمیم گیری برای تعداد فرزندان است". (جاراللهی، عذرا؛ ۱۳۷۳: ۲۹۲) بالاخره در زمینه شاخص نابرابری حقوقی، تحقیقات حکایت از آن دارد که به عنوان نمونه زنان ایرانی در حقوق مدنی مثل حق حضانت و طلاق و تابعیت با نابرابری مواجه اند و لذا پیشنهاد کرده اند "دختران ایرانی باید با حقوق خود ضمن یک ماده درسی مشخص آشنا شوند" (کار، مهرانگیز؛ ۱۳۷۶: ۲۹) و این درحالی است که باید اضافه کرد "حضور زنان در مراجع قانونگذاری به تنهایی چاره ساز نابرابری های جنسیتی نیست و باید ساخت فرهنگی دولت با اتکاء به احزاب، انجمن ها و سازمان های مستقل که بتوانند زنان را از تمام طیف ها و لایه های اجتماعی

- سیاسی و عقیدتی به صحنه سیاسی جذب کنند و موجبات مشارکت آحاد مردم را در امر قانونگذاری بدون جهت یابی انحصاری فراهم سازند اصلاح شود". (کار، مهرانگیز؛ ۱۳۷۶: ۴۶)

۲-۳. چارچوب نظری تحقیق حاضر

منابعی که ذکر آنها گذشت نگرش جامعی به مسئله شکاف جنسی از لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی ارائه نکرده‌اند. تحقیقات مرور شده در قسمت اول، اساساً توصیفی هستند و تحقیقات ذکر شده در بخش دوم نیز به رغم اتکا به چارچوب نظری زن‌گرایانه، در ارتباط دادن نابرابری‌های جنسی به شرایط سیاسی و قدرت نیروهای اجتماعی در اشکال آشکار و پنهان آن ناکام مانده‌اند. به این ترتیب تحقیق حاضر همچنان که قبلاً اشارت رفت، به منظور تبیین شیوه اعمال قدرت نیروهای اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری پس از انقلاب در جامعه فعلی ایران بر کنترل شکاف جنسی از طریق طبیعی جلوه دادن تبعیض جنسی در حوزه فعالیت‌های اجتماعی به عنوان بخشی از فرایند جامعه‌پذیری سیاسی؛ به مدل مدارهای قدرت استوارت کلیگ متمسک شده است. دلیل انتخاب مزبور هم این است که مدارهای فوق‌ضمن پوشش دادن دیدگاه‌های یک و دو و سه بعدی قدرت، گلوگاه‌های استراتژیک تدوین مقررات اجتماعی را بر پایه شرایط محیطی و انضباط فرهنگی و مناسبات اجتماعی و بازخورد متقابل آنها با یکدیگر در عرصه اعمال قدرت آشکار و پنهان و کاذب مورد تأمل خاص قرار می‌دهند. از آنجا که این مدل برای تحلیل کنترل قدرت مدارانه شکاف جنسی در جامعه ایران به عنوان چارچوب نظری تحقیق حاضر برگزیده شده و درک مدل مزبور نیز محتاج ذکر مقدمات مربوط به نگرش به چهره‌های سه‌گانه قدرت است؛ لذا در اینجا پس از بررسی مختصر آراء مربوط به ابعاد سه‌گانه قدرت، به روابط تاریخی و مارکسیستی آنها در قالب مدل مدارهای قدرت خواهیم پرداخت و از این خط‌مشی برای طرح فرضیات مدد می‌گیریم.

۱-۲-۳. دیدگاه‌های اجتماعی مربوط به تبیین قدرت

تلقی ارتباطی از قدرت میان عوامل و کارگزاران اجتماعی برخلاف

نظریه غیر ارتباطی قدرت که این پدیده را "عبارت از توانائی یک فرد یا گروهی از افراد برای تغییر شیوه عمل افراد یا گروه‌های دیگر در جهت دلخواه آن فرد یا گروه" (Tawney, R.H.: 1931:229) می‌داند، برآراء وبر متکی است؛ چنانکه وی معتقد است "قدرت یعنی امکان تحمیل اراده یک فرد بر رفتار دیگران". (Weber, M.: 1954: 323) از این زاویه قدرت می‌تواند توانائی یک یا چند نفر قلمداد شود که اراده خود را در عملی جمعی بر اراده دیگرانی که در همین عمل مشارکت دارند تحمیل کنند. لذا انواع قدرتی که از این چشم‌انداز قابل دریافت می‌نماید شامل قدرت‌های کیفر دهنده و پاداش دهنده و شرطی است. توضیح آنکه "قدرت کیفر دهنده با ایراد یا تهدید به عواقب وخیم موفق به جلب تسلیم می‌شود. به عکس، قدرت پاداش دهنده با دادن پاداش مثبت، با دادن چیزی با ارزش به کسی که تسلیم می‌شود؛ او را به اطاعت وامی‌دارد... [به‌علاوه] وجه مشترک قدرت کیفر دهنده و قدرت پاداش دهنده این است که تسلیم شونده به تسلیم خود واقف است؛ در مورد نخست به خاطر اجبار است و در مورد دوم حساب پاداش را می‌کند. قدرت شرطی برخلاف این دو با تغییر اعتقاد فرد اعمال می‌شود. تشویق و ترغیب، آموزش یا تعهد اجتماعی نسبت به چیزی که طبیعی، صحیح یا بحق است موجب تسلیم فرد در برابر خواست دیگری یا دیگران می‌شود". (گالبرایت، جان. کنت؛ ۱۳۷۱: ۱۱) بارزترین مشخصه قدرت کیفر دهنده و پاداش دهنده، عینیت داشتن تشویق و تهدید آنها است. اصل مشترک این دو قدرت رابطه خاصی است که بین وعده پاداش یا تهدید به مجازات و اطاعت حاصل از آن وجود دارد. در واقع "اگر قدرت کیفر دهنده و قدرت پاداش دهنده مرئی و عینی اند، قدرت شرطی به عکس ذهنی است؛ نه عامل قدرت همیشه لازم است از اعمال آن آگاه باشد و نه تابع قدرت. تن دادن به قدرت یعنی تسلیم در برابر اراده دیگران، برای کسی که تسلیم شده اولویت اصلی می‌شود. این اولویت را می‌توانیم به عمد - با ترغیب یا با آموزش - پرورش دهیم. این شرطی کردن صریح است، یا می‌توانیم آن را به کمک خود فرهنگ‌حقنه کنیم که در این صورت، تسلیم‌کاری به قاعده، درست یا از

سنت صحیح تلقی می‌شود. این شرطی کردن ضمنی است". (گالبرایت، جان. کنت؛ ۱۳۷۱: ۲۸-۲۷) به علاوه در همین شرایط سه چیز یا منبع موجب دسترسی به قدرت می‌شود که عبارتند از: شخصیت، مالکیت و سازمان. در این میان "سازمان - و از آن جمله سازمانی که حکومت مظهر آن است - منبع غائی کل قدرت است". (Lindlam, D. E.: 1977: 26) از این منظر سازمان به مثابه اتحاد تعدادی شخص یا گروه برای هدف یا کاری خاص جلوه می‌کند و در واقع می‌توان گفت "هیچ قسم جماعت، هیچ نوع طبقه یا گروهی فی‌نفسه و به تنهایی قدرت را نمی‌گرداند یا نمی‌تواند قدرت را به کار بگیرد، مگر اینکه در این میان حضور یک عامل دیگر هم تأمین شود و آن هم سازمان است". (Berler, A.: 1969:63) شایان توجه است که همانطور که اشارت رفت حکومت هم نوعی سازمان است که اطاعت درونی را به شیوه‌های گوناگون و با مقاصد متنوع به اعضایش تحمیل کند. به دیگر سخن، چون حکومت با مالکیت و شخصیت پیوند دارد و ابزارهای اعمال قدرت را نیز به کار می‌گیرد؛ لذا سازمانی بسیار مقتدر با قدرتی استثنائی است. در اینجا با توجه به شرایط ایران دو نکته را باید اضافه کرد: اولاً در دولت جدید، ایجاد باور و شرطی کردن افراد به شدت تمام اعمال می‌شود و ثانیاً قدرت دیانت نیز از سازمان آن مایه می‌گیرد. بر همین سیاق نکته سوم نیز قابل توجه است: "شرطی کردن از راه آموزش رسمی - توسط خانواده، مدرسه، مدارس عالی و دانشگاه - ... باقوت تمام اعتقاداتی به وجود می‌آورند که اعمال قدرت را جایز می‌دانند. در بدترین مدارس، از همان بدو ورود به کودک یاد می‌دهند که احترام به قدرت پدر و مادر و معلم واجب است، که اطاعت از قانون واجب است، که احکام حکومت... حکم عقل است... [به علاوه] پای شرطی کردن آموزش تا نظام اختصاصی و اجتماعی نیز کشیده می‌شود. [این درحالی است که به عنوان مثال] در کشورهای کمونیستی، فضایل سوسیالیسم، لزوم تسلیم مخلصانه به هدف‌های این نظام را بیرحمانه توی گوش کودک می‌کنند. برای کودکان ایالات متحده آمریکا هم به همین شکل در منقبت کار و کسب آزاد دادن سخن

می دهند" (کالبرایت، جان، کنت؛ ۱۳۷۱: ۲۲) به این ترتیب پیدایش عقیده برحسب شرطی کردن عینی و یا ضمنی، این تصور را پدید می آورد که تسلیم فرد در برابر قدرت دیگری، زاده حس اخلاقی یا اجتماعی خود فرد یعنی احساس فرد نسبت به خوب و بد است.

این جوانب پیچیده از قدرت سبب شده تا اندیشمندان اجتماعی چهره های یک و دو و سه بعدی این پدیده را به تحلیل بنشینند و در نهایت سطوح نگرش به این پدیده اجتماعی را در مدارهای چندی مورد تعمق قرار دهند. در این میان رابرت دال نظریه پرداز چهره اول قدرت است. این چهره مبتنی است بر نگرش کثرت گرا، ناظر بر اعمال قدرت و متمرکز بر رفتار انضمامی و قابل مشاهده یعنی تصمیماتی که متضمن ستیز مستقیم، بالفعل و آشکار بر سر مسائل کلیدی و یا بر سر اولویت هائی است که در کنش ها متجلی می شوند. از نظر دال، قدرت را تنها بعد از بررسی دقیق مجموعه ای از تصمیمات محسوس و انضمامی می توان تحلیل کرد. دال با رویکردی رفتارگرایانه، قدرت را به معنی کنترل رفتار می داند. به دیگر سخن از این زاویه "منظور از قدرت رابطه ای آگاهانه و اندیشیده شده است که در آن یک طرف می تواند عملی را به شیوه ای انجام دهد که واکنش های طرف دیگر را کنترل کند" (Dahl, R.; 1956:13) و به عبارتی منظور از قدرت رابطه ای است که در آن یکی دیگری را به انجام عملی وادارد که مایل به انجام آن نباشد. از این دید A بر B تا جائی قدرت دارد که بتواند B را به کاری وادارد که در غیر آن صورت کار مزبور را انجام نمی داد و لذا روابط قدرت مستلزم تلاش موفقیت آمیز A برای وادار کردن B به کاری است که در غیر این صورت آن را به انجام نمی رساند. در اینجا درحالی که عبارت نخست به استعداد و ظرفیت A اشاره دارد؛ عبارت دوم دلیل بر تلاش موفقیت آمیز آن است که این نکته بیانگر تفاوت قدرت بالقوه و بالفعل و تملک و اعمال قدرت است. رهیافت دال همچون رهیافت وبر مبتنی بر "اعمال قدرت بر" است و تعریف وی از آن تعریفی صوری است. دال بر آن است که اولاً قدرت رابطه بین بازیگرانی است که ممکن است در شکل افراد، گروه ها، حاکمان، دفاتر،

دولت‌ها و ملل و یا دیگر اجتماعات بشری تجلی کنند. ثانیاً فرهنگ لغاتی وجود دارد که کاملاً به شکل قراردادی در مباحثات مربوط به قدرت مطرح می‌شود و ثانیاً قدرت A بر روی B، دارای یک منبع و مأخذ، عرصه و یا اساسی است که به عنوان منابع قابل بهره‌برداری A در مقابل B معنا می‌یابند. پس در این چهره از قدرت به مثابه رابطه‌ای که طی آن A بر B از طریق منابع و ابزار خاصی اعمال اراده می‌کند و این حاکمیت و تابعیت از برداشت‌های متقابل A و B نسبت به توانایی‌های آنها برمی‌خیزد بدان طریق می‌رود که اعمال قدرت A بر B را به رغم میل B مبرهن دارد و نشان دهد که تحمیل و مقاومت در برابر اراده از سوی A و توسط B به شکل نیستمند و برحسب منافع مشترک A و B دنبال می‌شود. در ادامه نظریه پردازان چهره دوم قدرت یعنی بکرک و برتز با نقد نگرش دال به عنوان نگرشی محدود، تقلیل‌گرا، فاقد محک عینی برای تمییز مسائل مهم و غیر مهم سیاسی و مصر بر اهمیت ابتکار و وتو و تحدید حریم تصمیم‌گیری؛ سعی کرده‌اند با تصویر چهره دومی برای قدرت، تعریفی فراگیرتر و کاملتر از آن به دست دهند. این دو در تبیین بخشی از چهره اول قدرت با دال مشترکند و تأکید دارند که مسلماً قدرت زمانی اعمال می‌شود که A در تصمیم‌گیری‌هایی شرکت کند که بتواند B را تحت تأثیر قرار دهد. قدرت همچنین زمانی اعمال می‌شود که A انرژی خود را صرف ایجاد یا تقویت ارزش‌های سیاسی و اجتماعی و رفتارهای نهادینه‌ای کند که قلمرو فرایند سیاسی را بر ملاحظه عمومی مسائلی محدود کند که در مجموع برای A بی‌ضرر باشد، به میزانی که A در انجام این کار موفق شود و B از طرح هر مسئله‌ای که حل آن برای مجموعه اولویت‌های A زیان‌آور باشد، منع شده باشد. براین پایه قدرت صرفاً در عرصه تصمیمات انضمامی یا در فعالیتی که مستقیماً در راستای اتخاذ چنین تصمیماتی انجام می‌پذیرد تجسم و انعکاس نمی‌یابد و لذا این رویکرد دو پیامد کسب می‌کند: طرح تصمیم‌گیری پنهان و محک عینی تفکیک مسائل مهم و غیرمهم. براساس طرح تصمیم‌گیری پنهان، A انرژی خود را وفق ایجاد یا تحمیل ارزش‌ها و واکنش‌های نهادینه‌ای به دست

می‌آورد که عرصه فرایند سیاسی مورد عنایت عمومی را صرفاً به موضوعاتی محدود می‌سازد که در مقایسه برای A بی‌ضررند. تحلیل رضایت بخش قدرت دو بعدی متضمن بررسی تصمیم‌گیری آشکار و پنهان است و در این عرصه نیز تصمیم، انتخابی در میان شیوه‌های بدیل کنش می‌نماید. در اینجا مراد از تصمیم‌گیری پنهان تصمیمی است که نتیجه‌اش سرکوب یا خنثی‌سازی رویارویی‌های پنهان یا آشکاری است که ارزش منافع تصمیم‌گیرنده را تهدید می‌کند. لذا تصمیم‌گیری پنهان ابزاری است که به وسیله آن تقاضا برای دگرگونی در تخصیص امتیازات و پاداش‌های موجود اجتماع قبل از استماع در نطفه خفه شده یا مخفی می‌ماند یا قبل از ورود به عرصه تصمیم‌گیری مربوط نابود می‌شود و یا در صورت عدم موفقیت این موارد در مرحله اجرا از کار افتاده یا نابود می‌شود. پس به میزانی که فرد یا گروهی آگاهانه یا ناآگاهانه به ایجاد یا تقویت موانعی برای تجلی عمومی خط‌مشی‌های رقیب اقدام کنند، آن شخص یا گروه از قدرت برخوردار است. دومین موضوع ارائه محکی عینی برای تفکیک مسائل مهم و غیرمهم است. یک موضوع مهم و کلیدی از این نگره موضوعی است که در حال حاضر بر فرایندهای سلطه دارند که بدان وسیله پیامدهای سیاستگذاری‌ها در نظام تعیین می‌شوند. پس یک موضوع کلیدی، تقاضائی برای تحولی پایدار در روش تخصیص ارزش‌های جامعه سیاسی و نیز در خود تخصیص ارزش است. در مجموع این نگرش دو بعدی به تصمیمات پنهان A برای مشروعیت بخشی تحمیل اراده به B و چگونگی تنظیم و ساخت صحنه توسط این تصمیمات اشاره دارد. تصمیم‌گیری پنهان یعنی آرایش صحنه برای حفظ آن مثل کنترل اطلاعات B و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی و ایدئولوژی برای سرپوش نهادن بر اختلاف منافع پنهان A و B و سازماندهی تحقق منافع توسط A؛ زیرا مؤثرترین حالت تصمیم‌گیری پنهان آن است که B با توجه به ساخت‌های موجود و به رغم میلش شرایط را بپذیرد و خود را ذیحق طرح مسئله نداند. با این وجود می‌توان اصول نظرات دیدگاه دو بعدی نسبت به قدرت را در مواردی چون

توجه به قدرت از چشم انداز تصمیم گیری ارادی، تعامل A و B در تصمیم گیری، تصمیم گیری پنهان A برای کسب منافع از B و تلقی قدرت به منزله "رابطه مثبت و منفی برای کسب منافع و ارزش بین دو یا چند عامل با حضور ضمانت های اجرایی برای تحقق اراده" (Clegg, S.R.; 1989:76) دانست. در ادامه لوکس به عنوان نظریه پرداز سومین چهره قدرت معتقد است نسبت به اولین چهره قدرت، آموزه دو بعدی قدرت قاصر از رجوع به مسئله محوری اعمال قدرت یعنی منافع واقعی است و منافع واقعی از رهگذر دیدگاه سه بعدی نسبت به قدرت قابل درک است. بنابراین لوکس در منطق اصلی نهفته در اعمال قدرت یعنی تأکید بر اینکه قدرت یک مفهوم عملی است و فراتر از سلسله ای منظم از رفتارها نمی تواند فهمیده شود با دو آموزه نخست مشترک است. درحالی که چهره نخست قدرت یک مفهوم لیبرالی از منافع را پیش فرض می گیرد و منافع را عبارت از خواسته ها و مرجحاتی می داند که در مشارکت های سیاسی متجلی می شوند و چهره دوم قدرت نیز یک مفهوم اصلاحی از منافع را پیش فرض گرفته و منافع را نه تنها شامل تقاضاها و مرجحات؛ بلکه شامل تحولاتی می داند که از مفصل بندی کامل یا طرح شدن در سیستم سیاسی حذف شده اند؛ سومین چهره قدرت بر محور نگرش رادیکال از منافع شکل گرفته است. از این منظر منافع شامل آن دسته از تقاضاها و مرجحات است که تحت شرایط ممتاز انتخاب ها یعنی خودمختاری و استقلال انتخاب کننده قرار دارند. این دیدگاه معتقد است خواست B توسط A برحسب منافع سازی کاذب شکل می گیرد و در واقع تبدیل خواست B به منافع کاذب B به واسطه اعمال قدرت A در تبدیل فکر B جهت درک واقعی تشخیص دادن منافع کاذبش ارجاع می یابد. در اینجا ساخت به گونه ای شکل گرفته که امکان انتخاب خاصی را به وجود می آورد و چارچوب تشخیص منافع را مشخص می کند؛ چنانکه قانون هم در شرایطی ساختی شکل یافته و تمکین به قدرت نیز در این راستا مبین تأمین منافع خودآگاه و ناخودآگاه A است. بدینسان باید توجه داشت که از این زاویه "وابستگی نظام سیاسی [به یک گروه اجتماعی] تنها مبتنی بر

مجموعه ای از اعمال و تصمیم گیری ها نبوده؛ بلکه عمدتاً مبتنی بر موقعیت ساختی و فرهنگی گروه ها است." (Lukes, S.; 1974:22) در نهایت کلیک با جمع بندی دیدگاه های مزبور نظریه مدارهای قدرت خود را طرح کرد. به نظر او مدل یک بعدی قدرت وجه اثباتی دارد؛ درحالی که مدل دو بعدی آن وجه قاعده گرا و مدل سه بعدی از قدرت وجه ترکیبی و ساختی دارد و لذا این سه مدل از واقع گرائی کامل به دورند. به نظر کلیک توجه به کارگزاران و ساخت ها و روابط آنها در عرصه تحلیل قدرت ضروری است تا براین اساس یگانگی نظام واره در تحلیل واقع گرایانه قدرت حفظ شود. بررسی مقتضیات راهبردی اعمال قدرت متقابل کارگزاران و ساخت بدن روی ضروری است که در این راستا رابطه منافع و سلطه به شکل انضباطی و قانونمند پی گیری شده و در قالب سازمان تثبیت می شود و در این فرایند مقاومت های متقابل مورد تأکید قرار می گیرد. کلیک دیدگاه سه گانه از قدرت را در قالب جدول ذیل مورد تأمل و مقایسه قرار می دهد: (Clegg, S. R.; 1985:90)

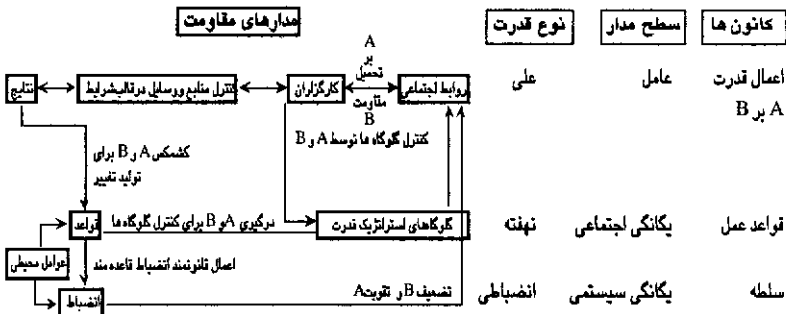
عناصر کلیدی	چهره اول قدرت	چهره دوم قدرت	چهره سوم قدرت
اهداف تحلیل	رفتار تصمیمات واقعی درباره مسائل کلیدی	فهم تفسیری کنش عمدی تصمیم گیری پنهان در باب مسائل بالقوه	نظریه برداری متقابل ارزیابی از منافع در عمل برنامه ها و دستور کارهای سیاسی
شاخص ها	مسائل عینی	مسائل بالقوه	مسائل بالفعل و بالقوه
سختیزه آشکار	سختیزه پنهان	سختیزه مکنون	
حوزه تحلیل	خط مشی معین و صریح مرجحات برجسته در مشارکت سیاسی	خط مشی معین و صریح مرجحات متجسم در فشارهای سیاسی	رابطه بین خط مشی معین و صریح مرجحات و منافع واقعی

سهس کلیک با توجه به نارسائی های این سه چهره نظریه مدارهای قدرت را طرح می کند تا قدرت را در سه سطح تبیین کند. مدار اول قدرت از این نگره متضمن مباحث یک و دو و سه بعدی است که در آن قدرت به شکل

آشکار و پنهان و برپایه روابط اجتماعی میان A و B جریان می‌یابد. A و B در شبکه روابط اجتماعی حضور دارند و همین امر جایگاه آنان را تعیین می‌کند. این عاملان با استفاده از منابعی که در اختیار دارند و آنها را کنترل می‌کنند، اعمال قدرت می‌کنند. کنترل منابع قدرت برای A و B یکسان نیست و A می‌تواند با دسترسی به منابع قدرت، بیشتر اعمال سلطه کند و به نتایج یعنی تحمیل اراده به B برسد و B را تسلیم کند. بنابراین B هم بدون عکس‌العمل نمی‌ماند و مقاومت می‌کند. هدف A کاهش مقاومت است و هدف B افزایش مقاومت که در نتیجه این رابطه به دیالکتیک قدرت ختم می‌شود و البته این سطح از قدرت آگاهانه و قاصدانه و نیت‌مندانه نیست. در سطح دوم، قدرت متضمن قابلیت‌های A و B است که در آن روابط پنهان به شکل عینی قانونمند و ساختمند می‌شوند و لذا آگاهی A و B در این سطح مطرح نبوده، بلکه مقررات و قوانینی مورد توجه هستند که قواعد بازی را تعیین می‌کنند. این قواعد مناسبات A و B را تعیین می‌کنند و A و B در این قالب مرتبط می‌شوند و البته خود نیز که ساخته و پرداخته روابط اجتماعی هستند، نتایج رابطه A و B را در قالب قواعد بازتولید یا اصلاح می‌سازند. این بازتولید از طریق قبول مقررات حاکم ایجاد می‌شود؛ ولی تغییر جایگاه و نوع عمل و منابع باعث تغییر روابط قدرت می‌شود. در این سطح دوم قواعد به نرم‌افزار حفظ یگانگی اجتماعی تبدیل می‌شوند که البته این امر به معنای وفاق نیست؛ زیرا وفاق نافی قدرت است و اگر قواعد به شی تبدیل شوند و برای اعضا عینیت یابند و بدیهی شوند، نوعی از خودبیگانگی جمعی به دست می‌آید. در این سطح پایداری واقعی قدرت در گروه‌ها به بازتولید منضبط آن می‌انجامد که این انضباط قواعد را پایدار می‌کند. پس پشتوانه قواعد، قدرت انطباقی است که شرایط محیطی نیز کاربرد انضباط را در دیگران تعیین می‌کند. در اینجا است که قواعد عملکرد قوانین‌سازی و تعهد به آنها، زمینه سلطه می‌شود. به این ترتیب سطح اول مدارها مربوط به ابعاد یک و دو و سه بعدی قدرت و تصمیم‌گیری آشکار و پنهان است، سطح دوم به معانی فرهنگی و هنجاری و جامعه‌پذیری

سیاسی باز می‌گردد و سطح سوم، سطح شرایط انطباقی را در برمی‌گیرد:

(Clegg, S. R.; 1989:214)



۳-۳. مقدمات طرح فرضیه

تحقیق حاضر همچنان که گذشت در پی تمهید پاسخی به این سؤال است که نیروهای اجتماعی در ایران پس از انقلاب چگونه از کانال قانونگذاری دولتی در عملکرد آموزشی قوه مجریه، شرایطی به وجود آورده‌اند که از آن طریق شکاف‌های جنسی کنترل و ایزوله شده است. البته قابل توجه است که این شرایط از نگره تحقیق حاضر به وضعیت طبیعی جلوه دادن شکاف جنسی و تبعیض جنسی در عرصه جامعه‌پذیری سیاسی و به خصوص در حوزه نظام آموزش و پرورش ارجاع می‌یابد. این ارجاع نیز با الهام از مدل مدارهای قدرت کلیک صورت می‌گیرد که وفق آن، روابط اجتماعی کارگزاران قدرت برای تحقق خواست‌هایشان بر تدوین و تنسيق قواعد اجتماعی ابتناء بسته و خود به واسطه انضباط قانونگذارانه اجتماعی به تولید مجدد نظم اجتماعی می‌انجامد. لذا در اینجا قبل از طرح فرضیه، توضیح مختصری در باب نیروهای اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری پس از انقلاب، مفهوم شکاف جنسی و نقش آموزش و پرورش به عنوان یکی از ارگان‌های رسمی جامعه‌پذیری سیاسی ضروری است.

۳-۳-۱. نیروهای اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری ایران پس از انقلاب

از دیدگاه مارکسیستی دولت در جامعه طبقاتی خصلت طبقاتی دارد

و ابزار تأمین منافع طبقه مسلط اقتصادی است. در واقع از این زاویه طبقه حاکم جامعه دارای خصلت سرمایه دارانه یا بورژوازی است که به معنای جدید متضمن طبقه سرمایه داران و مالکان وسایل تولید است. شایان توجه است که هرچند نیروهای اجتماعی حاکم در عرصه قانونگذاری دوران معاصر تاریخ جهان از وجه سرمایه دارانه برخوردارند؛ لیکن "این طبقه [نیز] برحسب تقسیم کار اجتماعی خود به بخش های مختلف تقسیم می شود و سرانجام کل طبقات مالک را در خود جذب می کند." (Marx, K. and Engels, F.: 1964:68) از سوی دیگر این طبقه برحسب خودآگاهی ذاتی خویش به جلب منافع واقعی یا کاذب سایر طبقات نیز توفیق می یابد و از این جهت حیات خود را استمراری ژرف تر می بخشد. لذا این طبقه که در نتیجه توسعه تجارت جهانی، اقتصاد مبادلاتی، تمرکز مالکیت و پیدایش صنایع بزرگ گسترش یافت؛ هم می تواند وجه محافظه کارانه و هم جنبه انقلابی داشته باشد تا بتواند از این رهگذر منافع خود را حفظ کند. در این میان از آنجا که با جابجائی قدرت میان نیروهای اجتماعی، سرشت و گرایش ایدئولوژیک رژیم سیاسی نیز دگرگون می شود و به علاوه به نظر می رسد این جابجائی در عرصه انقلاب اسلامی سرانجام با جایگزینی روحانیت در حوزه قانونگذاری به انجام رسیده؛ بنابراین از زاویه تحقیق حاضر روحانیان به عنوان یک گروه ذینفوذ عمده در نظامی سنتی عمل کرده و نقطه التقای خواست های جناح های متعدد اجتماعی قلمداد شده اند. اضافه بر این امکان مزبور برای دخالت روحانیان در عرصه سیاستگذاری پس از انقلاب در ایران به دلیل داعیه های سیاسی و اجتماعی اسلام، موقعیت ممتاز روحانیان مذهبی به عنوان یک نیروی سیاسی، سازمان یافتگی و انسجام نهادهای مذهبی اسلام و امکان گسترده تعبیر و تفسیر از مسائل دین اسلام فراهم آمده است. بدینسان اولین تلاش تحقیق حاضر که عمدتاً وجه تاریخی می گیرد بایستی به تشریح التقای خواست های طبقات اجتماعی در آراء روحانیان حاکم بر عرصه قانونگذاری پس از انقلاب ارجاع یابد.

۲-۳. شکاف جنسی در ایران پس از انقلاب

” به نظر دال جامعه براساس شکاف های مختلفی مانند طبقه، مذهب، نژاد، قوم و علایق محلی از هم پاره می شود و هر یک موجب پیدایش گروه ها و دسته های مؤثر بر زندگی سیاسی ... می شود.“ (بشیری، حسین؛ ۱۳۷۶: ۷۵) یکی از شکاف های پایدار و تاریخی و ساختی در جامعه ما عبارت از شکاف جنسی است. این شکاف در جامعه سنتی به دلیل تبعیت سیاسی زنان از شوهران غیرفعال است و در جوامع نوین نیز به دلیل تغییرات فراگیر اجتماعی بسیار فعال است. با این حال شکاف مزبور در جوامع در حال گذار، گاه فعال و گاه غیرفعال عمل می کند و به خصوص هنگام تلاقی تراکم با شکاف جناح بندی های سیاسی نیز به شکل بسیار فعال ظاهر می شود. به همین دلیل نیز در این جوامع زنان به عنوان نیروی پایه جنبش های سیاسی و نفوذی شناخته می شوند که با شکاف فرهنگی سنت و تجدد و نیز طبقات اشراف و روحانیت و خرده بورژوازی و کارگران و دهقانان در برابر بورژوازی جدید و روشنفکران و کارگران متراکم می شوند و در صحنه سیاست نقش آفرینی می کنند. در ایران واکنش به وضعیت سنتی زنان از زمان مشروطه و ارتباط با اروپا آغاز شد. در واقع فرهنگ مدرسالارانه جامعه سنتی ایران زنان را تحقیر کرده و فاقد عنصر سیاسی می دانست و فعالیت زنان را محدود به شوهرداری و خانه داری می کرد. با شروع روند نوسازی جامعه ایران حق تحصیل زنان، امکان حضور آنان در برخی جنبش ها را هرچند به شکل منفصل و اغلب در حمایت از گروه های دیگر اجتماعی نظیر روحانیان فراهم آورد. به این ترتیب در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به واسطه مشارکت زنان در تظاهرات و جنگ و انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، این شکاف جنسی فعال شد که البته این فعالیت خودجوش نبوده؛ بلکه در نتیجه تراکم پذیری با توجه به نظرات طبقات روحانی یا جناح سیاسی اصلاح طلب مانند کارگزاران سازندگی به عمل گرائیده است. در این میان اما نگرش سنتی به مذهب استدلال می کند که شرکت زنان در زندگی عمومی و سیاسی موجب

تضعیف رابطه آنان با زندگی خانوادگی می‌شود و لذا همین دیدگاه در هنگام حضور در عرصه قانونگذاری توسط جناح خبرگان قانون اساسی، عناصر مردسالاری را به قانون اساسی تزریق کرده که وفق آن پیروی از شوهران، محافظه کاری، سنت گرایی و سیاست گریزی اصولی آرمانی را تشکیل می‌دهند؛ چرا که از این نگره به نظر آمده است که بی تفاوتی سیاسی زنان لازمه تداوم نظام اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و جنسی مردسالارانه بوده و به همین دلیل می‌توان استدلال کرد که انفعال سیاسی زنان عمدتاً تابع سلطه منطق مردسالارانه بر جامعه ایران است.

۳-۳. نقش آموزش و پرورش به عنوان یکی از ارگان‌های رسمی جامعه پذیری سیاسی در کنترل شکاف جنسی در ایران پس از انقلاب

آموزش و پرورش یکی از ارگان‌های است که خواست قدرت حاکم بر جامعه را به اعضای آن ابلاغ می‌کند و از این رهگذر جامعه پذیری سیاسی را سامان می‌دهد؛ چنانکه اعلامیه آموزش و پرورش ایالتی تگزاس در سال ۱۹۸۲ اعلام می‌دارد: "محتوای کتاب‌های درسی [در عرصه آموزش و پرورش] باید شهروندی و شناخت نظام کار و کسب آزاد را تشویق و به میهن پرستی و احترام به قدرت رسمی تأکید کنند... [به علاوه] محتوای کتاب‌های درسی نباید مشوق آن نوع شیوه‌های زندگی باشد که نسبت به ضوابط کلی مقبول در جامعه انحراف دارند." (گالبرایت، جان. کنت؛ ۱۳۷۱: ۲۷) به این ترتیب ضرورت می‌یابد که محتوای کتب آموزشی رایج در عرصه نظام آموزش و پرورش رسمی ایران پس از انقلاب با تأکید بر ایزوله سازی شکاف جنسی و طبیعی جلوه دادن تبعیض جنسی مورد تعمق قرار گیرد.

۴-۳. طرح فرضیه

با این توضیحات اینک می‌توان فرضیات تحقیق حاضر را به انکای چارچوب نظری مدارهای قدرت کلیک بیان کرد. فرضیات مزبور در این تحقیق شامل یک فرضیه اصلی و دو فرضیه فرعی‌اند که از انشقاق فرضیه اصلی به دست می‌آیند. این فرضیه‌ها عبارتند از:

فرضیه اصلی: ایزوله سازی شکاف جنسی در ایران (Y) تابع خواست نیروهای اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری (X1) و عملکرد قوه مجریه (X2) در حیطه آموزش و پرورش است.

فرضیه فرعی اول: غیرفعال بودن شکاف جنسی در ایران تابع صحنه آرائی عدم تبعیض جنسی توسط روحانیت حاکم در عرصه قانونگذاری اجرائی دولت است. به عبارت دیگر، بین حضور روحانیان راست گرای سنتی در عرصه قانونگذاری ایران و غیرفعال نگهداشتن شکاف جنسی از طریق آموزش و پرورش رابطه وجود دارد.

فرضیه فرعی دوم: بین عملکرد آموزش و پرورش دولتی ایران و غیرفعال بودن شکاف جنسی در این جامعه رابطه وجود دارد. به عبارت دیگر در عرصه جامعه پذیری سیاسی رسمی توسط آموزش و پرورش، تبعیض جنسی طبیعی جلوه داده می شود تا از این طریق شکاف جنسی منفعل باقی بماند.

۴. روش شناسی

در این قسمت تعریف نظری و عملیاتی متغیر وابسته و مستقل، نوع مطالعه، شیوه جمع آوری داده ها و ابزار گردآوری اطلاعات مورد تأمل قرار می گیرد.

۴-۱. تعریف های نظری و عملیاتی

در تحقیق حاضر این فرضیه تدوین شد که ایزوله شدن شکاف جنسی در ایران تابعی از نگرش مردسالارانه حاکم بر عرصه قانونگذاری و کارکرد طبیعی جلوه نمائی تبعیض های جنسی توسط نظام آموزش و پرورش دولتی است. لذا سه موضوع شکاف جنسی، نگرش مردسالارانه و تبعیض جنسی بایستی مورد تعریف نظری و عملیاتی قرار گیرند.

به لحاظ نظری در باب شکاف جنسی باید گفت "نیروها و گروه های اجتماعی... مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً در حول شکاف های اجتماعی شکل می گیرند. شکاف

اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه بندی هائی می شود...". (بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۶: ۹۹) بعلاوه "تقسیم جنسی... جمعیت میان مرد و زن... ویژگی پایدار جامعه بشری است" (بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۶: ۱۰۰) که همین تقسیم بندی مبنای تشکیل شکاف جنسی در ایران به شمار می آید. در این میان شکاف جنسی به دلیل شرایط اجتماعی می تواند ویژگی هایی کسب کند و از این حیث نقشی فعال یا منفعل را در عرصه سیاست به آن واگذارد. از این حیث به لحاظ عملیاتی نیمه فعال بودن شکاف جنسی در ایران را می توان در قالب شاخص هائی چون پیروی از شوهران، محافظه کاری، سنت گرایی و سیاست گریزی مورد تأمل قرار داد.

به لحاظ نظری در باب نگرش مردسالارانه باید گفت مردسالاری در مفهوم حکومت مردان (Androcracy) زمانی واقع می گردد که "مناصب اجتماعی منحصراً به مردان سپرده می شود". (ساروخانی، باقر؛ ۱۳۷۰: ۲۶) از سوی دیگر باید توجه داشت که "پدرسری (Patriarchy)... جامعه ای را می رساند که در آن مرد حکومت می کند... و پدرسری... حکومت مردان در جامعه را نیز می رساند." (ساروخانی، باقر؛ ۱۳۷۰: ۵۲۴)

درواقع "پدرسالاری شکلی از سازمان اجتماعی و سیاسی است که در آن... زن نه حق دخالت در سیاست دارد و نه از حقوق مربوط به مشارکت در حیات جمعی برخوردار است. در این معنی، در چنین جامعه ای برتری سیاسی مردان به چشم می خورد." (بیرو، آلن؛ ۱۳۶۷: ۲۵۹) از این زاویه می توان گفت در جامعه ما "دولت و سیاست پدیده ای مردسالارانه است... و مشارکت زنان در زندگی سیاسی به مفهوم فردی رایج آن درحقیقت به معنای زن زدائی است". (بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۶: ۲۸۹) از این حیث به لحاظ عملیاتی نگرش مردسالارانه حاکم بر مناسبات زنانه را می توان در ایران در قالب شاخص هایی چون قدرت مردان در عرصه تصمیم گیری، نابرابری دسترسی به امکانات و فرصت ها به نفع مردان، توجیه ایدئولوژیک تابعیت زن و نفوذ مردان بر کلیه جوانب رفتاری و

شخصیتی زنان مورد تأمل قرار داد.

ضمناً به لحاظ نظری در باب تبعیض جنسی می‌توان گفت اگر مراد از تقسیم جنسی، بارآوردن زنان به گونه‌ای باشد که باور کنند "همسر و کدبانو بودن برایشان مناسبتر از توقع تحصیل برابری با مردان..." (ابراکامبی، نیکلاس و دیگران؛ ۱۳۶۷: ۲۴۲) است و از سویی نظام اجتماعی نیز شرایط را به گونه‌ای فراهم آورد که دسترسی زنان و مردان به امکانات و شرایط و فرصت‌ها نابرابر باشد؛ در این صورت با مفهومی از تبعیض جنسی مواجه‌ایم که در آن جامعه‌پذیری سیاسی به یاری توجیه مشروعیت نابرابری زنان و مردان در عرصه سیاست می‌آید. پس تبعیض جنسی که به جهت نظری مبین تمایز دسترسی زنان و مردان به فرصت‌ها و امکانات و از جمله قدرت است و به عبارتی از رجحان مردان در دسترسی به امکانات خبر می‌دهد و به لحاظ عملیاتی با شاخص‌هایی چون اقتدار مردان در جامعه، طبیعت دوگانه جنسیتی قوانین و برتری جنسیتی مردان بر زنان در حوزه مشارکت‌های اجتماعی قابل ارزیابی است، می‌تواند در قالب محتوای فرایند جامعه‌پذیری رسمی دنبال شود.

۴-۲. نوع مطالعه

چنانچه برآمد در تحقیق حاضر بررسی تعامل نیروهای اجتماعی و دولت در قالب مناسبات شکاف جنسی و عملکرد آموزش رسمی قوه مجریه در ایران پس از انقلاب به اتکای نظریه مدارهای قدرت کلیک دنبال می‌شود. هدف از این مطالعه نیز آن است که نشان داده شود چگونه محتوای متون آموزشی جامعه فعلی ایران بر پایه دیدگاه مردسالاری حاکم بر قواعد و رویه‌های قوه مجریه، موجبات تنظیم قانونمند فرایند ایزوله سازی شکاف جنسی را فراهم می‌آورد. در همین راستا در واقع از چارچوب نظری مدارهای قدرت برای تدوین فرضیات این تحقیق استفاده شد که یکی مبین التقای آراء مردسالارانه نیروهای اجتماعی ایران در قالب روحانیت حاکم بر عرصه قانونگذاری ایران پس از انقلاب بود و دیگری از عملکرد آموزشی قوه مجریه در جهت جامعه‌پذیری سیاسی به نفع ایزوله سازی شکاف

جنسی پرده برمی داشت. بدین خاطر به نظرمی رسد که روش تحلیل تاریخی برای تأمل در فرضیه اول و روش تحلیل محتوا برای بررسی فرضیه دوم مناسب داشته باشد.

۳-۲. شیوه جمع آوری داده ها و ابزار گردآوری اطلاعات

تحلیل تاریخی تحقیق حاضر تلاش دارد تا توضیح دهد که اولاً نیروها و گروه های حاضر در صحنه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ کدام ها بوده اند و ثانیاً چگونه روحانیان چونان نقطه تلاقی خواست های این نیروها به شمار آمده و ثالثاً این گروه نخبه چه روح مردسالارانه ای را در قانون اساسی جامعه ایران پس از انقلاب دمیده اند؟ در این میان آنچه از این مطالعه کتابخانه ای دنبال خواهد شد این نکته است که چگونه نگرش مردسالارانه به واسطه روحانیان حاکم بر حیطه قانونگذاری پس از انقلاب وارد قانون اساسی شده و به علاوه چگونه این قانون با محتوای مردسالارانه در عرصه عملکرد آموزشی قوه مجریه جنبه مصوبه ای و آئین نامه ای به خود گرفته و وارد محتوای جامعه پذیری سیاسی با هدف ایزوله سازی شکاف جنسی شده است. در اینجا دو اصل مفروض گرفته شده است: یکی اینکه مردسالاری "محصول نظام سرمایه داری است و به منافع سرمایه خدمت می کند... [و از طرفی] جامعه پذیری به صورت ایجاد و ایفای نقش های مبتنی بر جنسیت... از جمله عوامل علی هستند [که از مبادی مردسالاری به شمار می آیند]" . (آبرکرامبی، نیکلاس و دیگران؛ ۱۳۶۷: ۲۷۸) پس این تلاش از یک طرف سعی دارد این نکته را برملا سازد که با ایجاد و تنظیم نگرش های سیاسی زنان نسبت به طبیعی بودن تبعیض های جنسی، راه تداوم قانونمند مردسالاری حاکم بر روابط اجتماعی باز گردیده و این شیوه خود تنظیمی نیز به اتکای شاخص هائی در حیطه تعلیم و تربیت (ممنوعیت تحصیل زنان در برخی رشته ها، سهمیه نامتعادل برای زنان و مردان در برخی رشته ها، ممانعت از اعزام دختران مجرد برای تحصیل به خارج)، اشتغال (تشویق زنان به خرید خدمت و کار نیمه وقت، کاهش امکانات کاری مثل تعطیل مهدکودک های دولتی، برکناری برخی از زنان از

مناصب اداری، تقدم استخدام مردان)، حقوق مدنی و اجتماعی (کاهش سن ازدواج، لغو برنامه های تنظیم خانواده، لغو دادگاه های حمایت خانواده) و محدودیت های شرعی (مقررات پوشش اسلامی و جداسازی محیط) در متون قانونی و اجرائی قابل پیگیری است. از سوی دیگر با توجه به محدودیت امکانات پژوهشی و نیز نقش محوری جامعه پذیری سیاسی در طبیعی جلوه دادن تبعیض جنسی اعمال شده با توجه به شاخص های فوق، تحقیق حاضر می کوشد فقط نقش و محتوای برخی کتب آموزشی رادر ایزوله سازی شکاف جنسی تشریح کند.

به این ترتیب روش تحلیل محتوای مورد نظر در تحقیق حاضر سعی دارد نشان دهد که چگونه محتوای آموزش و پرورش رسمی ارائه شده در جامعه ایران به ایزوله سازی شکاف جنسی منتهی می شود. لذا با توجه به تنگناهای موجود پژوهشی و در راستای آزمون فرضیه دوم، نقش زن در محتوای کتاب های درسی فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی درسال تحصیلی ۷۸-۱۳۷۷ و کمیت و کیفیت نقش ها و ویژگی های منتسب به زنان و مردان در این کتاب ها مورد تجزیه و تحلیل واقع می شود تا شیوه های خنثی سازی فعالیت شکاف جنسی از طریق طبیعی جلوه دادن تبعیض های جنسی در عرصه مشارکت اجتماعی برملا شود.

در نهایت نیز سعی خواهد شد تا یافته های پژوهش با مدل مدارهای قدرت کلیک منطبق شود. در واقع از این زاویه باید دید روابط اجتماعی به توسط کارگزاری قانونی و اجرائی چگونه تنظیم می شود تا در سطح هنجار بخشی به تعامل قدرت اعمالی زنان و دولت بر یکدیگر، توازن بروز کرده و نظام اجتماعی بر سر پا ماند.

۵. تجزیه و تحلیل داده ها و یافته ها

همچنان که گذشت تحقیق حاضر با الهام از چارچوب نظری مدارهای قدرت کلیک می کوشد رابطه زنان و دولت ایران را در عرصه سیاست به مثابه دو نیروی متقابل تحمیل کننده و مقاومت کننده نسبت به قدرت تبیین

کند و نشان دهد که چگونه ایزوله سازی شکاف جنسی از طریق نظام تنظیمی قوانین دولتی با تاکید بر محتوای جامعه پذیری سیاسی در ایران پس از انقلاب مرعی می شود. از این جهت تجزیه و تحلیل داده ها و یافته ها در این حوزه به دو طریق تداوم می یابد. در زمینه اول، به شکل تاریخی و سندی و کتابخانه ای، رابطه بین کنترل شکاف جنسی و نقش نیروهای اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری پس از انقلاب در ایران کاویده می شود. سپس در فرضیه دوم فرایند طبیعی جلوه دادن تبعیض های جنسی در محتوای متون آموزشی قوه مجریه دولتی به بحث گذاشته شده و رابطه بین ایزوله سازی شکاف جنسی با نگرش مردسالارانه حاکم بر این متون مورد تبیین قرار می گیرد.

۵-۱. فرضیه اول

فرضیه اول تحقیق حاضر که به شیوه ای کتابخانه ای و سندی مورد بررسی قرار گرفته، مبین رابطه میان ایزوله سازی شکاف جنسی و نقش نیروی اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری در ایران بعد از انقلاب به شکل توصیفی است. از این زاویه، نیروی اجتماعی قانونگذار پس از انقلاب روحانیت است که خود نقطه تلاقی طبقات و جناح های مختلف کشور در دوران ماقبل و مابعد انقلاب به شمار می رود. این طبقات و جناح ها عبارتند از: بورژوازی، خرده بورژوازی، طبقه کارگر و روشنفکران. لذا پس از بررسی مختصر خصائل این نیروها، تجلی خواست آنان در حیطه قوانین مصوب روحانیت به مثابه گروهی برآمده از شرایط عینی و ملی جامعه ایران پس از انقلاب عمده خواهد شد و سپس ساخت حکومت ایران پس از انقلاب بر این پایه معین خواهد شد. در ادامه فرایند مشارکت سیاسی زنان و انواع آن و نیز گونه های تنسیق دولتی این مشارکت به بحث گذاشته می شود و این سیاست های تنظیمی در قالب بستره های سیاسی - اجتماعی - اقتصادی شکاف جنسی و منابع مشروعیت مشارکت زنان دنبال می شود. از این لحاظ روشن خواهد شد که چگونه دیدگاه مردسالارانه حاکم بر روح قوانین پس از انقلاب به تنسیق مشارکت سیاسی زنان در معنای کنترل

شکاف جنسی یاری رسانیده است.

۱-۵. نیروهای اجتماعی موثر بر انقلاب اسلامی

مهمترین نیروهای اجتماعی موثر بر انقلاب اسلامی که سرانجام خواست هایشان در قالب و از طریق جناح روحانیت در متن قانون اساسی پس از انقلاب منعکس شده عبارتند از: بورژوازی، خرده بورژوازی، طبقه کارگر و روشنفکران.

در ایران، پیدایش بورژوازی با افزایش قدرت اجتماعی - اقتصادی طبقه بازرگانان در عصر قاجار همگام بوده است و در اواخر همین دوره بود که طبقه مزبور به یکی از گروه‌های عمده نفوذ در سیاست کشور تبدیل شد. طبقه بازرگانان از منزلت بالائی برخوردار بودند و با دیگر گروه‌های متنفذ نظیر روحانیون روابط نزدیکی داشتند؛ چنانکه در این راستا می‌توان گفت "رابطه بازاریان با روحانیون قویتر بود تا با دولت". (راوندی، مرتضی؛ ۱۳۴۴: ۴۰۲) از سوی دیگر نظارت بر کار بازرگانان و بازار در نتیجه ضعف ساختی این طبقه از جانب حکومت همبستگی آن دو را تقویت می‌کرد. با این حال اندیشه عدم دخالت دولت در اقتصاد و آزادی مالکیت خصوصی و نیز ملی‌گرایی که از سوی روشنفکران مطرح می‌شد، زمینه فکری فعالیت‌های سیاسی طبقه مزبور را در جنبش مشروطه فراهم کرد. افزایش روابط تجاری خارجی و واردات و صادرات، طبقات تجاری را تحریک کرد و این امر منجر به تشکیل مجلس نمایندگان تجار توسط ناصرالدین شاه شد. اضافه بر این، رابطه تجاری با غرب موجب تقویت اقتصادی تجار شد؛ اما نحوه عملکرد خودکامه قاجاریه به نارضایتی بازرگانان انجامید و آنان از دولت به روحانیت شکایت بردند و تقاضای تاسیس عدالتخانه کردند. آنان در مجلس دوران مشروطیت صاحب کرسی شدند؛ ولی بعداً از اهمیت آنان در مجالس مقننه کاسته شد. در دوره پهلوی طبقه سرمایه دار تجاری از درون اشرافیت زمیندار و بازرگانان بازار برخاست. در طی سالیان ۵۷ - ۱۳۴۰ طبقه سرمایه دار مالی - صنعتی جدیدی در ایران پدید آمد که در واکنش منفی به هدایت دولتی اقتصاد از مراجع و روحانیان مخالف دولت

حمایت کرد. این درحالی بود که طبقه سرمایه دار جدید در نتیجه سیاست های دولت نظیر تشویق سرمایه گذاری خارجی رو به رشد گذاشت و به منظور جلب امتیازات بیشتر بر حکومت اعمال نفوذ کرد. هنگامی که این رشد در سال ۱۳۵۱ از سوی دولت به عنوان خطر تلقی گردید تلاش شد این وضعیت از طریق واگذاری سهام کارخانه ها، کنترل قیمت ها، افزایش دستمزدها، کاهش اعطای اعتبارات بانکی به بخش خصوصی و لذا کاهش رشد بورژوازی جدید کنترل شود. در مجموع قبل از انقلاب ۱۳۵۷ بورژوازی صنعتی به نیروی با نفوذی در سیاست و حکومت ایران تبدیل شد؛ اما پس از انقلاب با فرار برخی سرمایه داران، بسته شدن کارخانجات، کاهش تولید داخلی و ملی شدن برخی صنایع این طبقه رو به افول نهاد و در عوض سرمایه داری تجاری و سنتی مسلط شد. پس از انقلاب نفوذ بازار سنتی در سیاست ایران افزایش یافت و "طبعاً با توجه به همبستگی تاریخی میان بازار و روحانیت به قدرت رسیدن علمای دینی در انقلاب همراه با گسترش نفوذ سیاسی بازار بوده است". (بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۶: ۱۵۸)

نیروی دیگر حاکم بر عرصه تحولات اخیر ایران خرده بورژوازی است که چونان یکی از نیروهای سیاسی تحولات ایران در قرن بیستم جلوه کرده است. این قشر به عنوان واسط طبقات حاکم و تابع اقتصادی از نیروهای سیاسی سنتی بویژه روحانیون حمایت می کرد و دارای گرایش مذهبی بود. خرده بورژوازی یکی از پایگاه های اجتماعی وکنش به نفوذ غرب و ایران بر پایه نگرش سیاسی اسلام به شمار می آید و در واقع روحانیون از آغاز موفق شدند تحت شعارهای مذهبی و ضداستعماری خرده بورژوازی را بسیج کنند. البته در دوره هایی که میان روحانیت و حکومت اختلاف عمده ای وجودنداشت خرده بورژوازی بازار بسیج نمی شد. به رغم این، بسیاری از روحانیون از مواضع خرده بورژوازی در قالب حمایت از اسلام و ضدیت با امپریالیسم و سرمایه داری و تاکید بر خودکفایی اقتصادی حمایت می کردند. بدینسان پس از انقلاب احزاب و گروه های سیاسی اساس عمده حمایت اجتماعی خود را از خرده بورژوازی کسب

کردند. به عنوان مثال "شبکه ملی انجمن های اسلامی اصناف بازار یکی از پشتوانه های حمایت از حکومت را تشکیل می داد. در سال های اولیه انقلاب همه اصناف بازار در تهران در درون جامعه اصناف سازمان داده شدند. حزب جمهوری اسلامی در دوران فعالیت خود، حامیان فعال خود را از درون این بخش از بازار بسیج می کرد". (بشیری، حسین؛ ۱۳۷۶: ۱۷۰)

در مورد طبقه کارگر نیز می توان گفت تشکیل طبقه کارگر در ایران که بعدها با جریان های کمونیستی و سوسیالیستی همراه بود و با هدایت حزب توده به اوج خود رسید، در ادامه به واسطه سیاست های دولتی برای بسیج کارگری به ضعف گرائید. با این وجود در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ کارگران به فعالیت سیاسی پرداخته و کمیته های اعتصاب کارگری طی انقلاب به شوراهای کارگری مبدل شد و عملاً مدیریت کارخانه ها را به دست گرفت. بعلاوه حزب جمهوری اسلامی نیز به منظور تشویق و تاسیس شوراهای اساس، بخش کارگری خاص خود را به وجود آورد.

در نهایت قشر روشنفکر نیز در دهه ۱۳۵۰ در بخش هایی به ایدئولوژی اسلام روی آوردند که این دسته اسلام گرا به احیای اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی - سیاسی در مقابل نظام سرمایه داری غرب می اندیشیدند.

۲-۵. روحانیت در مسند تدوین قوانین و تبلور خواست نیروهای سیاسی پس از انقلاب اسلامی

"ایران در زمان پهلوی... به یک دولت متمرکز سرمایه داری وابسته به آمریکا تبدیل شد... [در این دوران] در حالی که فرایند نوگرایی امتیازاتی برای بخش هایی از طبقه بالای جامعه و طبقه متوسط در حال ظهور به همراه داشت، اما به بخش سنتی طبقه متوسط (تجار، بازار، بورژوازی و خرده بوروازی) آسیب رساند. [با این وجود] ارتباط این طبقه با روحانیون برقرار بود." (Tohidi, N.; 1991:255-7)

شایان توجه است که اسلام به عنوان نوعی تثوکرسی در انشعاب شیعی خود ائمه را شایسته رهبری روحانی - دنیوی مسلمانان دانسته و

پس از غیبت نیز حکومت مستقر را نامشروع تلقی کرده و با این وجود قیام علیه آن را محکوم می‌کردند. از این نگاه امامان بر مردم ولایت دارند و در دوران غیبت، علما و مراجع دینی نایب امامند که البته برخی فقها این ولایت را شامل اعمال حکومت نیز دانسته‌اند. به لحاظ اجتماعی روحانیت شیعه در ایران عصر صفوی به یکی از گروه‌های با نفوذ عمده در حکومت مبدل شدند که حکومت نمی‌توانست به سادگی در امور و امتیازات آنان مداخله کند. مشروعیت قدرت سیاسی عمدتاً تابع حمایت روحانیون بود و میان سیاست و روحانیت روابط متقابل برقرار بود. شأن این طبقه در دوران قاجاریه به دلیل تصدی موقوفات، آموزش دینی، اداره محاکم شرعی، انجام امور دیوانی و نفوذ مردمی افزایش یافت. به علاوه روحانیون یکی از اجزاء عمده طبقه حاکم سنتی ایران بودند که مشروعیت حکام را تأیید می‌کردند یا او را ملزم به کسب اذن مجتهد می‌دانستند. این درحالی بود که عده‌ای دیگر از روحانیون ولایت را شامل حکومت نیز قلمداد کردند. با این همه حکام قاجار گاه در صدد تحدید نفوذ روحانیون برمی‌آمدند که این امر واکنش‌های منفی را در میان روحانیون برمی‌انگیخت. بنابراین بیشتر تحرکات روحانیون در این دوران در واکنش به نفوذ غرب صورت گرفت تا به عنوان برآیند نظرات فقهی در باب امامت و ولایت. در دوره پهلوی اول در نتیجه نوسازی غربی ایران، موقعیت اجتماعی و نفوذ سیاسی روحانیون نزول کرد. لذا در این دوران تا اوایل حکومت پهلوی دوم، روحانیون گرایش سیاسی فعالانه‌ای نداشتند. تشدید روند نوسازی در اواخر حکومت پهلوی دوم باعث جدائی دولت و روحانیت شد که یکی از زمینه‌های انقلاب سال ۱۳۵۷ از همین رهگذر شکل گرفت.

پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ بخش‌هایی از روحانیت سازمان یافت و حکومت را به دست گرفت و با طرح و تدوین اندیشه ولایت فقیه به عنوان یکی از اصول قانون اساسی جدید، سازمان دولت را خصلتی مذهبی بخشید. هسته اصلی روحانیت سیاسی پس از انقلاب عمدتاً شامل شاگردان و پیروان امام خمینی (ره) بود که مدتی درحزب جمهوری اسلامی سازمان

یافته بودند. قانون اساسی مناصب سیاسی را به رهبری علمای اسلام واگذار و سه قوه نیز زیر نظر رهبری انجام وظیفه می‌کردند و قوانین هم زیر نظر شورای فقهای نگهبان مورد نظارت واقع شد. در اینجا قابل توجه است که از جمله تشکل‌های عمده روحانیون پس از انقلاب جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بود که اعضای آن در شورای انقلاب، مجلس خبرگان قانون اساسی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری و قوه قضائیه حضور یافتند. "جامعه مدرسین از نظر فقهی سنت‌گرا و مخالف تجدد فقهی و از نظر سیاست اقتصادی طرفدار بازار آزاد به مفهوم سنتی آن و مخالفت دخالت دولت در اقتصاد بود". (بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۶: ۲۴۶)

۳-۱-۵. ساخت رژیم سیاسی پس از انقلاب اسلامی

رژیم سیاسی ایران پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ ساخت ظاهراً دوجانبه و واقعاً یک جانبه دارد. در این رژیم قدرت سیاسی مشروعیت انشائی خود را از مردم و جامعه به دست نمی‌آورد و لذا نهادهائی برای مشارکت گروه‌های اجتماعی در تصمیم‌گیری سیاسی به شکل نهادین تعبیه نشده است. این درحالی است که ظاهراً نهادهای مشارکت عمومی مثل پارلمان و حزب نیز در این رژیم فعال است؛ ولی در ورای نهادهای صوری مرکز قدرت واحد و گروه واحد تصمیم‌گیرنده‌ای وجود دارد. این ساخت دارای ایدئولوژی دست راستی است و لذا وضع موجود جامعه و نظام امتیازات اجتماعی مستقر را مطلوب و طبیعی و ثابت می‌داند و از این رو به اقتدارگرائی می‌گراید. این رژیم تغییرات اساسی در نظام اقتصادی و اجتماعی موجود در جهت تامین عدالت اجتماعی را رد می‌کند و ساخت قدرت سیاسی آن اقتدارآمیز و خالی از مشارکت خودجوش گروه‌ها و نیروهای سازمان یافته اجتماعی است.

این رژیم که در نتیجه انقلاب سیاسی سال ۱۳۵۷ ظاهر شده از یک نظر به عنوان فاشیستی تقرب می‌جوید؛ زیرا از ویژگی‌هایی چون ضدیت با سرمایه‌داری و دمکراسی و لیبرالیسم و سوسیالیسم و آنارشسیسم و مارکسیسم و امپریالیسم برخوردار است و بر اطاعت و انضباط و سلسله

مراتب و وحدت طبقاتی و همبستگی ملی پای می فشارد و از این رهگذر فردگرایی را نفی می کند و در مجموع، در دوران معاصر می کوشد ترس از توسعه ناپایدار را چاره کند. این رژیم در جامعه ایران به دلیل قروپاشی همبستگی سنتی و توده ای شدن جامعه شکل گرفته و واکنش به روند نوسازی و صنعتی شدن به حساب می آید. لذا هنگام تشکیل دولت انقلابی این ساخت ناچار به مصالحه با خرده بورژوازی و طبقات متوسط و محافظه کار و راست گرایان مذهبی شد و با تلاقی خواست آنها در آراء مذهبی عملاً ایدئولوژی پوپولیستی ترویج شد. به همین دلیل می توان گفت "ایدئولوژی فاشیستی که ترکیبی از آرمان های ضدسرمایه دارانه، تمایل به سرمایه های کوچک، تجدیدهمبستگی های سنتی در جامعه مدرن نیمه صنعتی، محافظه کاری، حمایت از سنن خانوادگی و فرهنگی و مذهبی، رادیکالیسم خرده بورژوازی و سنت گرائی دهقانی و نگرش مردسالارانه است" (Trever - Teper, H.; 1969:371)؛ برپایه خواست های جناح های پشتیبان روحانیان حاضر در عرصه انقلاب وارد متون قانونی شد و وجه اجرائی به خود گرفت.

این درحالی است که برحسب معیار رابطه ساخت دولت با جامعه مدنی و قدرت جامعه مدنی در مقابل توده ای شدن جامعه، می توان جامعه ایران را نوعی جامعه سیاسی بسته توده ای دانست که در آن گروه های جامعه مدنی به رغم فقدان مجاری مشارکت سیاسی، ثبات سیاسی را با خطر مواجه می سازند. لذا دولت بدون اینکه بتواند مقتضیات جامعه مدنی را کاملاً سرکوب کند به منظور تضعیف سیاسی آن دست به بسیج توده ای می زند. ایدئولوژی چنین جامعه ای وجه پوپولیستی دارد و بحران آشکار مشروعیت و مشارکت سیاسی دولت جامعه از طریق بسیج توده ای موقتاً حل می شود.

بنابراین در این جامعه بایستی شکاف های اجتماعی و ازجمله شکاف جنسی تنظیم و کنترل شود تا در این راستا شرط نگرش مردسالارانه نظام سیاسی آن برآورده شود. در واقع اگرچه در دوران پهلوی از زنان به عنوان

عناصر نوگرایی در مواردی چون کشف حجاب استفاده می شد و این امر به شکاف جنسی دامن می زد تا جایی که زنان برحسب جایگاه ثانوی خود در عرصه صنعت و خدمات آن جامعه به انقیاد مردسالارانه گردن می نهادند؛ لیکن با بروز انقلاب و رشد مذهب، زنان وجه سیاسی کسب کردند و همراه با خواست سیاسی جناح های مذهبی به تراکم شکاف جنسی دامن زدند. از این رو جناح سیاسی حاکم با تفکیک نوع مشارکت شکاف جنسی در دوران تاسیس و استقرار انقلاب کوشید این شکاف را به کنترل بکشد و حتی در راستای نگرش مردسالارانه خود، آن را ایزوله سازد تا شاهد فعال شدن این نیرو در مواردی چون مشارکت جوئی از این شکاف توسط سایر جناح های سیاسی نباشد. از این رو لازم است در اینجا فرآیند مشارکت سیاسی زنان ایران، انواع آن و گونه های تنسیق دولتی این مشارکت مورد تامل قرار گیرد تا از این رهگذر سیاست های تنظیمی دولتی در قالب بسته های اجتماعی شکاف جنسی و منابع مشروعیت مشارکت مزبور توضیح یابد.

۴-۱.۵. تعاملات شکاف جنسی و دولت در ایران پس از انقلاب اسلامی

به لحاظ تاریخی پس از هجوم اعراب به ایران با اینکه دیانت اسلام ارزش های انسانی مورد قبولی به زنان اعطا کرد؛ لیکن عملاً به رغم کوشش هایی که برای تعالی آدمیان از انواع قیود اجتماعی - اقتصادی به کاربرد، به علت روبرو شدن با قدرت جوامع شرقی و کانون های مختلف فرهنگی، فرصت تغییرات لازم را نیافت و لذا وضعیت زن مسلمان ایرانی جز چند مورد حقوقی، کمابیش به همان شکل سنتی قبلی مردسالارانه باقی ماند.

در این میان حرکات جدی سیاسی زنان ایران از دوره قاجاریه آغاز می شود که این حرکات شامل دو دسته اند: یکی حرکاتی که در تابعیت از مردان و در مخالفت با استعمار و استبداد صورت می گرفت و دیگری فعالیت هایی که مستقلاً توسط زنان دنبال می شدند. نهضت تنباکو، مشروطیت و انقلاب اسلامی از جمله مصادیق مورد اول و تشکیل انجمن و مدارس و چاپ روزنامه خاص زنان از نمونه های مربوط به مورد دوم

است.

مشارکت انبوه و همه جانبه سیاسی زنان عمدتاً در تاریخ معاصر در انقلاب اسلامی و ادوار آن (پیروزی انقلاب، کمک به تداوم عملکرد جبهه و جنگ و انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶) جلوه کرده است. مشارکت زنان در جریان انقلاب از ابتدای تکوین آن شروع شد و در واقع شکاف جنسی منفعل زنان در صحنه انقلاب وجه فعال گرفت و امکان استفاده از این فعالیت توسط جناح های سیاسی به اتکای نگرش مردسالارانه حاکم بر قوای قانونگذار پس از انقلاب مورد تنظیم واقع شد تا از این زاویه استمرار بسیج اولیه زنان در قالب ساخت های مشارکت را یا مشارکت زدا تنسيق شود. مشارکت سیاسی زنان در معنی اثرگذاری بر ساخت حکومتی یا به عبارتی "رفتاری که اثر می گذارد و یا قصد تأثیرگذاری بر نتایج حکومتی را دارد" (Millbrath, L.: 1981: 201) و تنسيق آن تابعی از عوامل گوناگون از جمله تفکر مردسالارانه حاکم بر قوای قانونگذار پس از انقلاب است. به علاوه توان تنظیمی نظام سیاسی نیز در این راستا به مجموعه قوانین و مقررات و سیاست هائی اطلاق می شود که بر روابط بین زنان و مردان با یکدیگر و با نظام سیاسی استوار می شود.

اگر انواع مشارکت سیاسی زنان ایران را پس از انقلاب شامل مشارکت بسیجی (با شاخص هائی چون شرکت در راهپیمائی و بسیج مستضعفین)، مشارکت سنتی (با شاخص هائی چون پشتیبانی از رزمندگان، اهدای کمک مالی و جنسی و خدماتی به جنگ و شرکت در فعالیت های سیاسی برای انجام تکلیف شرعی) و مشارکت مدرن (با شاخص هائی چون شرکت در انتخابات، نمایندگی پارلمان، عضویت در قوه مجریه، دیوان سالاری دولتی و تشکل گروه خاصی از انجمن های زنان) بدانیم؛ می توانیم این سه نوع مشارکت را مختص سه دوره شکل گیری اولیه انقلاب (۶۰ - ۱۳۵۷)، دوران جنگ (۶۹ - ۱۳۶۰) و آغاز برنامه اول توسعه (۱۳۶۹) قلمداد کنیم. از سوی دیگر معیارهای تنظیمی دولت در راستای عملکرد شکاف جنسی در مواردی چون تعلیم و تربیت، اشتغال و

حقوق مدنی جلوه می‌کند که این نگرش‌ها خود تابعی از دید مردسالارانه حاکم بر قوانین جامعه ایران است.

۳-۵. بستره‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی فعالیت شکاف جنسی پس از انقلاب اسلامی

بر اساس آخرین آمار سال ۱۳۷۰، جمعیت زنان نقاط شهری ایران ۳۵۴/۴۰۱/۱۵ نفر، جمعیت زنان نقاط روستائی ۶۹۳/۴۹۱/۱۱ نفر و جمعیت زنان نقاط عشایری ۶۶۶/۱۷۵ نفر بوده که ترکیب سنی زنان ۱۵ سال به بالا در جمعیت کل بین ۱۵-۲۴ ساله، ۴/۱۹ درصد بوده است و همین ترکیب برای جمعیت کل بین ۶۵-۲۴ و به اضافه ۶۵ به ترتیب ۹۷/۳۲ درصد و ۳۹/۳ درصد بوده است. در این وضعیت نسبت جنسی نیز ۱۰۶ مرد به ۱۰۰ زن را تشکیل می‌داده است. نرخ پاسوادی زنان در این تاریخ برای کل زنان ۱/۶۷ درصد (نقاط شهری ۸/۷۶ درصد و نقاط روستائی ۲/۵۴ درصد) بوده است. به علاوه میزان اشتغال زنان در این دوره ۹/۸ درصد بوده و وضعیت اجتماعی زنان با توجه به ساخت خانوادگی مردسالار با شغل همسر مشخص می‌شده است. (سالنامه آماری ایران: ۱۳۷۳)

۶-۵. منابع تنظیم مشارکت سیاسی زنان و فعالیت شکاف جنسی پس از انقلاب اسلامی

از مهمترین منابع تنظیم فعالیت شکاف جنسی در جامعه ایرانی پس از انقلاب می‌توان به قرآن و احکام اسلامی، نظریات امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری و قانون اساسی اشاره کرد.

قرآن کریم در آیه ۱۲ سوره ممتحنه می‌فرماید: "ای پیامبر هنگامی که زنان نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند و... با آنان بیعت کن". این امر گرچه می‌تواند مبین این باشد که "از دیدگاه اسلام زنان صلاحیت دارند دوشادوش مردان در امور سیاسی-اجتماعی و سرنوشت ساز اظهار نظر کنند و در حد توان برای انجام مسئولیت سهم بگیرند و دخالت کنند" (شفائی، حسین؛ ۱۳۷۲: ۶۴)؛ لیکن از سوی دیگر برمی‌آید که "بیعت زن‌ها با پیغمبر(ص) چیزی غیر از این نبود که آنها با

پیغمبر(ص) عهد و پیمان می‌بستند تا از قوانین و دستوراتی که پیغمبر(ص) برای مسلمانان می‌دهد اطاعت و پیروی کنند... [پس] چگونه می‌توان این قضیه را که هیچگونه مربوط به ولایت عامه و دخالت در امر حکومت و قانون نیست دلیل بر جواز قانونگذاری زن از نظر اسلام قرار داد." (قربانی، زین العابدین و دیگران؛ ۱۳۴۲: ۵۱) از سوی دیگر در آیه ۲۲۸ سوره بقره مذکور است "برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است" و نیز در آیه ۶۱ سوره آل عمران بیان شده "بعد از علم و دانشی که به تو رسیده کسانی با تو به محاربه برخیزند به آنها بگوئید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می‌کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خویش دعوت می‌کنیم شما هم از نفوس خود؛ آنگاه با هم مباحله می‌کنیم و لعن خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم". در واقع اگرچه ظاهر این آیات مبین حق مشارکت سیاسی زن در اسلام است و تاریخ اسلام هم شاهد ایفای نقش‌های سیاسی از سوی زنان است؛ لیکن به دلیل شرایط استبدادی جوامع شرقی نظیر تعدی‌های سلاطین و جباران حکومتی بر زنان رفته رفته نقش آنان در جامعه اسلامی محو شد و فقط در موارد استثنائی از آنان یاد می‌شد. این درحالی است که برخی منابع سنتی که زمینه ساز تفکرات جناح راست اقتدار طلب حاکم بر عرصه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ بود نیز اساساً منکر مشارکت زنان در سیاست شده‌اند. مثلاً از این زاویه برحسب آیه "الرجال قوامون علی النساء" ادعا شده "زنانی که در خانه نسبت به شوی خود اختیار ندارند، چگونه می‌توانند برای جامعه تعیین تکلیف کنند". (تهرانی، آیت‌الله؛ ۱۳۴۹: ۴۷) از این نظر در تاریخ اسلام مرد دارای صلابت، ثبات قدم و تعقل ارزیابی می‌شود؛ در صورتی که زنان ظریف و لطیف و احساساتی و عاطفی قلمداد می‌شوند و از این حیث نمی‌توانند در امور اجتماعی پا به پای مردان حرکت کنند و لذا در همین راستا ادعا شده "تفاوت در برخی تکالیف مانند جهاد، حجاب، نمازجماعت و نماز میت میان زنان و مردان به دلیل برداشتن

کارهای سنگین از دوش زنان می‌تواند دلیل بر فقدان شرکت آنها در اجتماع باشد". (تهرانی، آیت‌الله، ۱۳۳۹: ۲۸) این افکار البته به اتکای آرای فقهای بزرگ نمود یافته است؛ چنانکه در این حیطه شیخ طوسی در تفسیر آیه فوق گفته است: "مردان نسبت به تادیب و تدبیر امور زنان قیّم آنها هستند که خداوند مردان را از نظر عقل و رأی نسبت به زنان فزونی و برتری داده است". (تهرانی، آیت‌الله؛ ۱۳۳۹: ۴۶) یا ملامحسن فیض کاشانی در این باره می‌گوید: "مردان همانند زمامداران نسبت به ملت بر زنان ولایت دارند به سبب اینکه خداوند مردان را به کمال تحمل و حسن تدبیر و توانائی بیشتر در اعمال و اطاعت بر زنان برتری داده است". (تهرانی، آیت‌الله؛ ۱۳۳۹: ۵۵) برپایه همین تفکر است که ادعا شده به عنوان مثال "فمنیسم در تقابل و تضاد کامل با مبانی اندیشه دینی و الهی قرار دارد؛ زیرا که با تفاوت‌های ذاتی و فطری در خلقت آدمیان در سستیز و عناد در می‌آید و همچنین بقای آن نه بر حق‌گرایی و ارزش‌مداری که بر زن‌مداری صرف و مخالفت با فطرت و تعالیم دینی است. فمنیسم صورتی از صور استکبار بشری است که تحت عنوان دفاع از حق زنان در واقع به انکار و نابودی نقش و حق سرشتی و فطری زنان می‌پردازد. اندیشه فمنیسمی از آفات تفکر اومانیستی است و تنها در قلمرو دایرمداری بشر قابلیت طرح و ارائه دارد. فمنیسم جریانی بالذات غربی است و به هیچ روی با حقیقت و ماهیت تمدن دینی نسبتی ندارد. در واقع شعارهای سطحی فمنیسمی برای جامعه ما وصله‌ای ناچسب است و آنها که در صدد هستند تا با ارائه تفسیرهای من‌درآوردی نوعی فمنیسم اسلامی را پدید آورند در واقع به دامان النقطا و روشنفکری درغلطیده‌اند". (محمدپور، مجید؛ ۱۳۷۵: ۲۰)

با این همه اما امام خمینی (ره) معتقدند "ازبابت حقوق انسانی تفاوتی بین زن و مرد نیست؛ زیرا هر دو انسانند و زن حق دخالت در سرنوشت خویش را همچون مرد دارد و در بعضی موارد تفاوت‌هایی بین زن و مرد وجود دارد که با حیثیت انسانی آنها ارتباط دارد". (خمینی، روح‌الله؛ ۱۳۶۲: ۱۱) البته از آنجا که تفسیر این ارتباط و نوع حیثیت انسانی

جنبه مشروط به موقعیت می یابد؛ لذا ممکن است در ظاهر شعار برابری زن و مرد مطرح شده اما در عمل نابرابری جنسی تداوم یابد. به این جهت نیز اعلام شده "زن و مرد احکام خاص خود را دارند. ولی این به آن معنا نیست که اسلام نسبت به زن و مرد فرق گذاشته است". (خمینی، روح الله؛ ۱۳۶۱: ۱۳۹)

شایان توجه است که در این عرصه و هنگام ضرورت تأسیس نظام جمهوری اسلامی بر مشارکت سیاسی زنان تأکید فزاینده ای شد؛ چنانکه بنیانگذار انقلاب اسلامی می فرماید "آنچه که لازم است تذکر دهم شرکت زنان مبارز و شجاع سراسر ایران در رفراندم است. زنانی که در کنار مردان بلکه بهتر از آن در پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی داشتند، توجه داشته باشند که با شرکت امروز زنان در جمهوری اسلامی همدوش مردان در تلاش سازندگی خود به کشور هستند و این است معنای آزاد زنان و آزاد مردان". (خمینی، روح الله، ۱۳۶۱: ۱۳۰) در واقع اگرچه حضرت امام تأکید کرده اند "زن باید دارای حقوق مساوی با مرد باشد. اسلام بر تساوی زن و مرد تکیه کرده است و به هر دوی آنها حق تعیین سرنوشت را داده است. یعنی اینکه باید از همه آزادی ها بهره مند باشند. آزادی انتخاب کردن، انتخاب شدن، آزادی آموزش خویش و کار کردن و مبادرت به هر نوع فعالیت اقتصادی". (خمینی، روح الله؛ ۱۳۶۲: ۲۴)؛ لیکن در عمل و هنگام تداوم دوره استقرار نظام این هیجان پروری جای خود را به طبیعی جلوه دادن شکاف جنسی داده است. به این جهت مقام معظم رهبری نیز "در مناسبت های مختلف نسبت به مشارکت زنان در صحنه اجتماعی و سیاسی عقیده مثبت خود را ابراز کرده اند" (خامنه ای، سیدعلی؛ ۱۳۷۲: ۲۰)؛ لیکن اعلام نموده اند "اسلام می خواهد رشد فکری، سیاسی و علمی زنان به حد اعلا برسد و وجودش برای جامعه حداکثر استفاده را داشته باشد... در هر جامعه بشری زنان مقررند در حد خود در زمینه های پیشرفت های علمی، اجتماعی و سیاسی و مسئله سازندگی تلاش کنند و مسئولیتی به عهده بگیرند و باید در این زمینه فرصت های لازم را کسب کنند". (خامنه ای، سیدعلی؛ ۱۳۷۲) از همین بیان برمی آید که مقرر بودن ایفای نقش های زنان

چگونه از بالا به پائین تحمیل می‌شود؛ ضمن آنکه سرپوش برابری جنسیتی نیز بر آن نهاده می‌شود.

در واقع همین شرایط سبب شده که "طرز فکر منفی نسبت به مشارکت سیاسی زنان در مجلس شورای اسلامی توسط برخی نمایندگان هنگام طرح تشکیل کمیسیون زنان و خانواده در مجلس ارائه گردد". (مجله زن روز؛ ۱۳۷۲) این درحالی است که اصول ۳ و ۲۰ قانون اساسی به برابری حقوق زن و مرد اذعان دارند؛ چنانکه بند ۸ اصل ۳ همین قانون می‌گوید: "هیچ تبعیضی بین زنان و مردان در تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیست" (قانون اساسی؛ ۱۳۷۵: ۴۲) و اصل ۲۰ نیز مدعی است "همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند". (قانون اساسی؛ ۱۳۷۵: ۴۷)

این درحالی است که همان شرایط فوق سبب می‌شود اصل ۱۱۵ قانون اساسی اعلام کند رئیس جمهور به عنوان مثال باید از میان رجال مذهبی و سیاسی باشد (قانون اساسی؛ ۱۳۷۵: ۷۸) و در این زمینه مشاور وقت وزیر کشور در امور زنان اعلام داشته‌اند "در مجلس خبرگان بعضی‌ها مشخصاً در نظر داشتند قید شود رئیس جمهور از میان مردان یعنی حکم مرد ذکر شود. اما حضور یک خواهر خبره در مجلس و مخالفت ایشان این قضیه را به اینجا کشید که ذکر رجال بیاورند. زنان اسم جنس نیست. البته تفسیر کار شورای نگهبان است. اما با توجه به این تفسیر در آینده راه بسته نیست و نمی‌توان گفت امکان کاندیدا شدن وجود دارد یا راه قانون بسته است. در حال حاضر این کلمه به عنوان مردان استفاده می‌شود ولی راه بسته نیست". (شجاعی، زهرا؛ روزنامه همشهری؛ ۱۳۷۲)

۵-۱-۷. کانال‌های تنظیم نفوذ زنان بر دولت پس از انقلاب اسلامی

"۴۴ درصد کل رای دهندگان انتخاب ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ از زنان بوده‌اند" (زن در توسعه؛ ۱۳۷۳: ۱۱) این رقم نشانگر آن است

که هر چند تلاش جناح راست اقتدار طلب حاکم، بر انفعال شکاف جنسی در جامعه ما پس از دوره تاسیس انقلاب معطوف بوده؛ لیکن فعال سازی این شکاف توسط جناح چپ و کارگزاران سازندگی تأثیری شگرف بر نتایج انتخابات باقی گذاشته است. با پیش بینی چنین تراکم پذیری بوده است که جناح راست اقتدار طلب اولاً کوشیده کانال‌هایی را برای تمهید شرایط نفوذ زنان بر دولت تعبیه کند و ثانیاً بکوشد از طرق مختلف و از جمله نظام آموزش، هویت سیاسی زنان را بر پایه ترسیم نقش‌های اجتماعی خاص برای آنان به انفعال بکشد و در واقع از این رهگذر تبعیض‌های جنسی را چنان طبیعی جلوه دهد که زنان بدون احساس مشکل مشارکتی با نظام سیاسی همزیستی یابند.

کانال‌های تنظیم نفوذ زنان بر دولت در عرصه‌های ارتباطات، گروه‌های ذینفوذ دولتی و غیردولتی و حضور زنان در قوای مقننه و مجریه و قضائیه و دیوان‌سالاری اجرائی دولتی قابل پیگیری است. در کانال ارتباطات بنا به اطلاعات موجود در سال ۱۳۷۳ ۲۷ تا ۳۰ درصد دانشجویان روزنامه نگاری را زنان تشکیل می‌دهند که تنها ۱/۱ درصد آنها در مطبوعات حضور یافته‌اند. بعلاوه اخبار مربوط به زنان در کلیه مسائل فقط ۲ درصد کل اخبار رومی پوشاند و درحالی که از مجموع ۵۵۰ نشریه منتشره در ایران فقط ۱۰ نشریه متعلق به زنان است؛ روزنامه کیهان از تاریخ ۱/۳/۷۲ تا ۵/۹/۷۳ تنها به استثنای اخبار مربوط به روز زن ۱۱۸ خبر کوتاه که عمدتاً خارجی بوده درباره زنان منتشر کرده است. (سمینار نقش زن در رسانه‌ها؛ ۱۳۷۳) از سوی دیگر گروه‌های ذینفوذ دولتی زنان عمدتاً در کمیسیون امور بانوان وزارت کشور و بسیج خواهران تشکیل یافته که اولی «فعال دارای ۲۲۶ کمیسیون در سطح استان‌ها و شهرستان‌ها است و دومی به استثنای شاخه نظامی خود دارای یک میلیون و هشتصد هزار نفر عضو در شاخه اجتماعی است». (پیش‌نویس گزارش ملی زنان در جمهوری اسلامی ایران برای ارائه به چهارمین کنفرانس جهانی در پکن؛ ۱۳۷۳) در این میان ۲۸ سازمان غیردولتی زنان نیز در ایران پس از انقلاب به عنوان نوعی

گروه نینفوذ غیردولتی مشغول به فعالیت اند و اضافه بر این کار تجمیع خواسته های زنان توسط دفتر امور زنان ریاست جمهوری و شورای فرهنگی و اجتماعی بانوان صورت می گیرد. در عرصه قانونگذاری نیز "در مجلس خبرگان یک زن در برابر ۷۳ مرد عضویت دارد". (زن روز؛ ۱۳۷۱):

"تعداد داوطلبان نمایندگی زن در دوره های چهارگانه اول مجلس به ترتیب ۷۰، ۲۵، ۳۷ و ۸۰ نفر بوده است" (کیهان؛ ۱۳۷۲)؛ "در سه دوره اول مجلس ۴ زن و در دوره چهارم ۹ زن عضویت داشته اند" (اطلاعات؛ ۱۳۷۱) و در این چهار دوره "نطق های پیش از دستور نمایندگان زن و مرد در مواردی نادر مربوط به حقوق زنان در جامعه بوده است". (Esfandiari, H.; 1994:61) در قوه مجریه از بین زنان "یک نفر مشاور رئیس جمهور، یک نفر معاون وزیر بهداشت و ۳۴۲ نفر مدیرکل (۴/۴۱ درصد از مجموع) هستند که ۲۱۸ نفر از زنان مدیر در تهران شاغل اند و ۵۳/۸ درصد آنان دارای مدرک تحصیلی لیسانس و بالاترند". (پیش نویس گزارش ملی زنان در جمهوری اسلامی ایران برای ارائه به چهارمین کنفرانس جهانی در پکن؛ ۱۳۷۳) در عرصه قوه قضائیه هر چند "قضاجزو مشاغلی است که در حیطه زنان قرار ندارد" (شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ ۱۳۷۱) و با این حال اعلام شده "تصدی مقام های قضائی برای زنان منع قانونی ندارد" (یزدی؛ آیت الله؛ ۱۳۷۳)؛ لذا زنان در سمت مشاور دادگاه ها می توانند کار کنند، لیکن نمی توانند به ریاست دادگاه برسند. به علاوه "فعالاً از زنان ۵۴ نفر در کادر قضائی، ۷۶۶ نفر در اداره ثبت، ۴۰۹ نفر در سازمان زندان ها، ۵۷ نفر در سازمان قضائی نیروهای مسلح، ۴۹ نفر در سازمان بازرسی کل کشور و در مجموع ۱۸۷۹ نفر در دادگستری شاغل اند". (زن روز؛ ۱۳۷۳)

در این میان "به رغم اینکه در سال ۱۳۷۰ از مجموع ۲/۰۸۱/۰۳۶ شاغلین دولتی ۵۳۱/۹۳۹ نفر زن (۳۶/۲ درصد) بوده اند" (سازمان امور اداری و استخدامی؛ ۱۳۷۵)؛ لیکن حسب ماده ۲۰ سیاست های اشتغالی زنان در جمهوری اسلامی ایران زنان وظایفی چون "مادری، تربیت نسل آینده، مدیریت خانه و اشتغال به عنوان لوازم تحقق عدالت اجتماعی" (شورای عالی

انقلاب فرهنگی؛ ۱۳۷۱) را برعهده دارند و طبق ماده ۴ و ۵ این سیاست‌ها "مشاغلی مانند قضا و آتش‌نشانی به دلیل ارزش‌های اعتقادی و فرهنگی و اجتماعی متناسب زنان نیست." (شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ ۱۳۷۱) این درحالی است که هرچند حدود $1/3$ درصد کارکنان دولت را پس از انقلاب زنان تشکیل می‌دهند و حدود $4/4$ درصد مدیران نظام زن‌اند؛ لیکن بنا به گفته یکی از زنان نماینده مجلس در دوران پس از انقلاب خانم‌ها خودشان را برای مناصب اجرایی نشان نداده‌اند. (سلام؛ ۱۳۷۲)

۵-۱-۸. جمع‌بندی فرضیه اول

اینک به شکل توصیفی و برحسب مستندات تاریخی و کتابخانه‌ای مشخص می‌شود که چگونه نیروهای موثر بر قوای قانونگذار پس از انقلاب، روح مردسالاری را به قوانین دمیده‌اند و با توجه به امکان تأثیر شکاف جنسی بر دولت، به تنظیم قواعد حضور زنان در مشارکت رسمی سیاسی روی آورده‌اند. حال باید دید که چگونه دولت می‌کوشد با ایجاد هویت سیاسی غیرتبعیض‌آمیز برای مشارکت زنان در عرصه آموزش رسمی، به شکل پنهان قواعد منفعل‌سازی شکاف جنسی را به اجراگذارد.

۵-۲. فرضیه دوم

اگر بپذیریم که در جامعه شناسی سیاسی ابتدا باید "در سطح کلان دید چه نیروها و ساخت‌هائی در سطح جامعه بر فعالیت افراد اثر می‌گذارند و توزیع خاص نیروها، چگونگی شکل و ماهیت مشارکت سیاسی را مشخص می‌کند و البته این موارد را با شاخص‌هائی چون عملکرد نهادهای سیاسی، منابع سیاسی و اهداف و نگرش رهبران سیاسی انجام داد" (Huntington, S. and Nelson, J.; 1976:14) و به‌علاوه در سطح خرد نیز به دخالت نیروها و انگیزه‌های فردی موثر بر مشارکت سیاسی به اتکای شاخص‌هائی چون "شخصیت و خصوصیت ذاتی افراد، فرهنگ عمومی سیاسی، وضعیت زندگی و تجارب شخصی، گرایش‌ها و جهت‌یابی‌های جامعه‌پذیرانه" (Dahl, R.; 1993:89) توجه کرد؛ در این صورت فرضیه دوم تحقیق حاضر بر

پایه شیوه تحلیل محتوا می‌کوشد رابطه میان این ایزوله‌سازی شکاف جنسی و عملکرد آموزشی قوه مجریه در محتوای جامعه‌پذیری سیاسی زنان را بر اساس طبیعی جلوه دادن تبعیض‌های جنسی در ایران پس از انقلاب تبیین کند. از این زاویه ابتدا قوانین اجرائی تدوین کتب آموزشی موردتوجه قرار می‌گیرد و سپس وضعیت آماده‌سازی دختران و پسران برای ایفای نقش‌های اجتماعی، با تأکید بر طبیعی جلوه دادن تبعیض‌های مشارکت جویانه جنسی در محتوای کتب فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی تحصیلی دنبال می‌شود. تبعیض جنسی با شاخص‌هایی چون اقتدار مرد در جامعه، دوگانگی جنسیتی در جامعه و برتری مردان بر زنان به دلیل جنسیت در کتب مزبور اندازه‌گیری می‌شود. ایزوله‌سازی شکاف جنسی در این متون نیز به معنای تفهیم طبیعی بودن تبعیض‌های اجتماعی در کسب مشاغل، سلطه‌خانه‌داری و تبعیض زنان از شوهران، عدم مشارکت زنان در تصمیم‌گیری و اختصاص مشاغل غیرمهم به آنان ارزیابی می‌شود. به این ترتیب نوعی جامعه‌پذیری سیاسی مردسالاری بر زنان در این کتب تحمیل می‌شود که وفق آن قدرت نهائی مرد در تصمیم‌گیری، نابرابری دسترسی به امکانات و منابع به نفع مردان، توجیه ایدئولوژیک تابعیت زن، طبیعی بودن نابرابری قدرت زن و مرد و رسوخ مردسالاری به تمام فعالیت‌های زنان شکل می‌گیرد. در این صورت ویژگی‌های رفتاری سیاسی زنان ایران نظیر پیروی از شوهران، محافظه‌کاری، سنت‌گرایی و سنت‌گریزی در این عرصه معنا می‌یابد. در نهایت پس از بررسی رابطه مردسالاری و تبعیض جنسی در این کتب کوشش می‌شود از نتایج دو فرضیه برای تقویت چارچوب مدارهای قدرت کلیک در فرضیه کنترل شکاف جنسی بهره‌گرفته شود.

۱-۲-۵. چارچوب‌های قانونی تدوین کتب درسی

طبق ماده ۱ قانون تدوین کتاب‌های درسی مصوب خرداد ۱۳۴۶ "تعیین و اجازة تدوین کلیه کتاب‌های درسی در دبستان و دبیرستان و در صورت لزوم تألیف این کتاب‌ها برعهده وزارت آموزش و پرورش

است. (مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۷۳: ۱۶) به علاوه طبق ماده ۲ همین قانون و در اجرای ماده فوق "سازمانی به نام سازمان کتاب‌های درسی ایران" (مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۷۳: ۱۶) تشکیل شده است. همچنین طبق بند ۱ ماده ۲ قانون تشکیل سازمان پژوهش و نوسازی آموزشی مصوب ۱۳۵۵ یکی از وظایف این سازمان عبارت است از "پژوهش درمحتوای برنامه‌های آموزش و پرورش در دوره‌های مختلف تحصیلی با توجه به نیازمندی‌های کشور و توانائی و خصوصیات روانی دانش‌آموزان و تشکیل و تعیین هزینه‌های هر دوره تحصیلی و تنظیم برنامه‌های درسی و...". (مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۷۳: ۲۷) از سوی دیگر طبق ماده ۵ قانون اهداف و وظایف آموزش و پرورش "برخورداری از آموزش‌های عمومی برای کلیه دانش‌آموزان کشور باید به گونه‌ای باشد که برحسب استعداد و جنس بتوانند از تعلیمات مناسب جهت شکوفائی خلاقیت‌ها بهره‌مند شوند". (مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۷۳: ۷۵) بالاخره طبق ماده ۲ قانون اهداف و وظایف آموزش و پرورش مهمترین اهداف آموزش و پرورش در نظام عبارتند از: "رشد فضائل اخلاقی و تزکیه دانش‌آموزان بر پایه تعالیم اسلام، ارتقاء بینش سیاسی براساس اصل ولایت فقیه در زمینه‌های مختلف جهت مشارکت آگاهانه در سرنوشت سیاسی کشور، ایجاد روحیه پاسداری از روابط خانواده، ایجاد روحیه احترام به قانون و تقویت مسئولیت و پای‌بندی به نظم و انضباط". (مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۷۳: ۷۴)

۲-۵. توصیف کمی محتوای کتب فارسی و حرفه‌وفن دوره راهنمایی (۷۸-۱۳۷۷)
اینکه باید دید تبلور روحیه مردسالارانه در فرهنگ ایران چگونه از طریق رسانه‌های آموزشی به شکل قانونمند به فرایند جامعه پذیری سیاسی تزریق می‌شود. در این راستا توزیع تعداد و درصد اسامی خاص و عام و تصاویر کتب فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی به تفکیک جنس چنین است:

جدول ۱- توزیع تعداد و درصد اسامی خاص و عام و تصاویر در مجموع کتب فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی به تفکیک جنس

تصاویر			مجموع اسامی خاص و عام						اسامی عام			اسامی خاص											
جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن	جمع	مرد	زن						
%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%	F						
۱۰۰	۳۳	۳۳	۳۳	۱۱	۱۰۰	۳۷۸	۸۲	۱۳۲۲	۱۶	۲۰۲	۱۰۰	۲۱۳	۲۱	۲۵۸	۲۹	۳۷۸	۱۰۰	۱۳۲۲	۹۰	۱۷۳۳	۱۰۰	۱۳۲	
۱۰۰	۹۱	۸۸	۸۷	۱۲	۱۲	۱۰۰	۸۲	۲۲	۸۸	۵۰	۱۰۰	۲۱	۲۰	۷۰	۵۰	۱۰۰	۱۸	۱۰۰	۱۸	۰	۰	۰	۰
۱۰۰	۱۳۲	۸۲	۱۱۱	۱۲	۲۲	۱۰۰	۱۳۲۲	۸۲	۱۳۶۰	۱۸	۲۵۲	۱۰۰	۲۱۷	۸۲	۲۱۸	۲۹	۳۷۸	۱۰۰	۱۳۲۲	۹۱	۱۷۰۱	۱۰۰	۱۳۲

در مجموع کتب فارسی دوره راهنمایی تعداد اسامی مذکر بیش از ۵ برابر اسامی مونث است و بیشترین درصد اسامی مذکر در کتاب فارسی سوم راهنمایی یافت می‌شود. در مورد تصاویر کتب فارسی نیز روند کاهش تصویر زنان از پایه اول به سوم مشهود است و در مجموع تصاویر مردان ۳ برابر تصویر زنان است. در کتب حرفه و فن دخترانه سه پایه برتری اسم‌ها از آن دختران است. در پایه‌های اول و دوم هیچ اسم خاصی اعم از مذکر و مونث دیده نمی‌شود؛ ولی در پایه سوم ۱۱ اسم خاص وجود دارد که همه مذکرند و این در حالی است که کتاب مخصوص دختران است. از سوی دیگر از میان ۴۳ تصویر کل کتاب‌های حرفه و فن دختران ۲۲ تصویر از مردان و فقط ۱۱ تصویر از زنان است، اما در کتاب‌های حرفه و فن پسران ۹۸ درصد تصاویر متعلق به مردان است. بالاخره از کل ۸۶ اسم مذکر و مونث در همه کتاب‌های حرفه و فن دختران و پسران ۵۸ درصد آن مونث و ۴۲ درصد مذکر است. به این ترتیب با آنکه در کل اسامی مذکر کمتر از اسامی مونث است، اما فراوانی آن در کتب دختران ۳ برابر کتب پسران است و تصاویر مردان نیز ۷ برابر تصاویر زنان است. بدینسان در مجموع این کتاب‌ها ۱۸ درصد اسامی متعلق به زنان و ۸۲ درصد متعلق به مردان است و با افزایش پایه دانش آموز از پایه اول به سوم در کتاب‌های درسی از تعداد اسامی مونث کاسته و بر تعداد اسامی مذکر افزوده می‌شود. از کل تصاویر نیز سهم زنان ۱۶ درصد و سهم مردان ۸۴ درصد است.

۳-۵. توصیف کیفی محتوی کتب فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی (۸۷-۱۳۷۷)

ارزیابی کیفیت فعالیت های منسوب به زنان و مردان در کتب فارسی سه پایه راهنمایی به شرح ذیل است:

جدول ۲- مقایسه فعالیت های دو جنس در کتب فارسی دوره راهنمایی به تفکیک جنس

فعالیت های خانگی			فعالیت های تربیتی			فعالیت های حرفه ای			فعالیت های سیاسی-اجتماعی			فعالیت های اوقات فراغت		
زن	مرد	جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد	جمع	زن	مرد	جمع
%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%	F	%
۵۷	۴۱	۳۰	۴۲	۳۰	۳۶	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱	۱	-	۱	۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۴	۱۷	۱۰	۱۷	۱۰	۱۳	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	
۲۲	۲۶	۱۲	۲۶	۱۲	۲۶	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	

بر اساس این جدول مشخص می شود که در کتب فارسی سه پایه در فعالیت های خانگی نقش عمده به زنان داده شده و در دیگر مقوله ها برتری مردان چشمگیر است. به علاوه جدول گویای آن است که در هر یک از مقوله های پنجگانه، نقش های اساسی تر از آن مردان است و نقش های مبهم و حاشیه ای از آن زنان. در این کتاب ها در حالی که کمک به انتخاب رشته تحصیلی فرزندان، تهیه کتاب برای او، پاسخ به پرسش های کودک و توصیه او به کنجکاو، در طبیعت، کار مردان است؛ زنان در حال دلداری دادن به کودک، توصیه او به رعایت نظافت و پیگیری تکالیف مدرسه ترسیم شده اند. فعالیت های زنان در مقایسه با حرفه های مردان از اعتبار کمتری برخوردار است و عمدتاً نیاز به تحصیلات ندارد. در فعالیت های سیاسی-اجتماعی نیز نقش زنان به میزان چشمگیری کاهش می یابد و البته در فعالیت های اوقات فراغت در عین ادامه برتری نقش مردان، اختلاف در جنس کمی تعدیل می شود. نیز از مجموع ۱۸ حرفه معرفی شده در همه کتاب های حرفه و فن، ۳ حرفه خاص دختران و ۵ حرفه خاص پسران و ۹ حرفه بین دو جنس مشترک است. فعالیت های دختران ادامه کارهای خانگی است و حرفه های پسران دارای ارزش های اجتماعی و اقتصادی یک حرفه اند. تصاویر درس مشترک همه متعلق به مردان است و مردانه بودن این حرفه ها را به دانش آموز القاء می کند.

۲-۵. مقایسه مشارکت آموزشی و مشارکت واقعی در کتب فارسی سه پایه و راهنمایی در این زمینه می توان به مقایسه توزیع مشاغل مندرج در کتب فارسی سه پایه و مشاغل مندرج در آمارگیری جاری جمعیت در سال ۱۳۷۰ پرداخت:

جدول ۳- توزیع درصدی مشاغل مندرج در کتب فارسی دوره راهنمایی و مشاغل مندرج در آمارگیری جاری جمعیت (۱۳۷۰)

مردان		زنان		نوع فعالیت های حرفه ای
سرشماری	کتب	سرشماری	کتب	
۵۸	۸۱	۴۲	۱۹	معلمان و مدرسان
۸۳	۱۰۰	۱۷	—	آهنگسازان و هنرپیشگان و هنرمندان
۸۵	۹۹	۱۵	۱	نویسندگان و روزنامه نگاران
۹۹	۱۰۰	۱	—	مغازه داران
۹۵	۱۰۰	۵	—	روحانیون و کارکنان امور مذهبی
۹۶	۰	۴	—	کارگران مزدور و کشاورزی و دامداری
۹۲	۱۰۰	۸	—	سرایداران و خدمت کاران
۹۹/۷	۱۰۰	۰/۳	—	ماهیکیران و شکارچیان
۹۵	۱۰۰	۵	۱۷	بهره برداران کشاورزی و دامداری
۹۹	۸۳	۱	—	جواهر سازان و زرگران
۹۷/۷	۱۰۰	۰/۳	—	کارکنان و رانندگان وسایل حمل و نقل
۹۳	۱۰۰	۷	—	حقوقدانان
۹۵	۱۰۰	۵	—	مجسمه سازان و نقاشان و عکاسان
۹۲	۱۰۰	۶	—	متخصصان و کارشناسان فیزیک و شیمی
۹۶	۱۰	۴	—	مهندسان
۸۱	۱۰	۱۹	—	زیست شناسان و متخصصان کشاورزی
۷۵	۱۰۰	۲۵	—	آماردان و ریاضی دان و تحلیل گر سیستم
۹۸	۱۰۰	۴	—	مدیران
۹۹/۵	۱۰۰	۰/۵	—	کارکنان ساختمان
۹۹/۳	۱۰۰	۰/۷	—	هوانوردان و دریانوردان
۷۹	۱۰۰	۲۱	—	ورزشکاران حرفه ای و کارکنان امور ورزشی

این مقایسه نشان می‌دهد که در هیچ‌یک از ۲۱ گروه فعالیت حرفه‌ای، نسبت زنان و مردان در کتب درسی با نسبت آنان در آمارگیری جاری جمعیت سازگار نیست. براساس آمار رسمی فعالیت‌ی و وجود ندارد که زنان سهمی در آن نداشته باشند. این درحالی است که براساس کتب فارسی در ۱۸ فعالیت مقایسه شده سهم زنان صفر است و در صورتی که ۱۷ درصد هنرمندان، ۱۹ درصد زیست‌شناسان، ۲۵ درصد آماردانان و ۲۱ درصد ورزشکاران حرفه‌ای و کارکنان ورزشی را زنان تشکیل می‌دهند، در این کتب هیچ نامی از زنان در این رشته‌ها به میان نیامده است.

۲-۵. ویژگی‌های شخصیتی در رفتارهای منتسب به زنان و مردان در کتب فارسی سه پایه راهنمایی

از مقایسه ویژگی‌های شخصیتی و رفتارهای منتسب اجتماعی به زنان و مردان در کتب فارسی سه پایه راهنمایی، جدول ذیل استخراج می‌شود:

جدول ۲- ویژگی شخصیتی و صفات منتسب به زنان و مردان در کتب فارسی دوره راهنمایی به تفکیک جنس

جنس	F	سال اول	F	سال دوم	F	سال سوم
مرد	۳۷	تقوا، مهربانی، شکیبایی، تفکر، فروتنی، پارسائی	۳۲	فداکاری، دلیری، ایمان، قدرت، دادگری، صبر	۲۵	بردیاری، صراحت، سخت‌کوشی، عزت‌نفس، وطن‌پرستی
	۸	مــز دوری، ترس، ساده‌لوحی، مال دوستی، ستمگری	۲	خشم، بازیگوشی	۰	—
زن	۱۳	دلسوزی، بشردوستی، تدین	۱۰	امیدواری، پشتکار، دل‌آوری، تحقیق‌گری	۶	عظوفت، پاکدامنی، فرزندان دوستی، انجام‌شعائر مذهبی
	۵	مخالفت بی دلیل، سهل‌انگاری، بی‌توجهی	۱	نفرین کردن	۰	—

چنین که برمی‌آید در مجموع ویژگی‌های رفتارهای منتسب و مثبت مردان به مراتب بیش از زنان است و گرچه ویژگی‌های منفی آنان نیز بیشتر است، ویژگی‌های اجتماعی‌تر و مبتنی بر هوش و ابتکار

بیشتر مختص مردان است و ویژگی های زنان بیشتر فردی و غیرپویا است.

۵-۲-۶. تبعیض جنسی در زبان کتب فارسی دوره راهنمایی کاربرد واژگان و کنایات و اشارات در کتب فارسی سه پایه راهنمایی به تفکیک جنس به شرح ذیل است:

جدول شکاربرد واژگان و کنایات و اشارات در کتب فارسی دوره راهنمایی به تفکیک جنس

جنس	سال اول	سال دوم	سال سوم
مرد	ثبات قدم، علم، مردانگی، مبارزه، آزادی، منزلت	همت، جوانمردی، یاری گری، نفس شکنی	صلاحیت، رادمردی، دوستی، نیاکان دوستی
F	۱۰	۸	۷
زن	عروس فصل ها	عروس آسمان	فرشته، عروس خطوط
F	۱	۱	۴

در کتاب های فارسی دوره راهنمایی از واژه هایی چون مردان و پدران برای اشاره به کل انسان ها اعم از زن و مرد استفاده شده و صفات قدرت، پایداری، ایمان، درستکاری و استقامت به طور کنایی خاص مردان شمرده شده و زیبایی و مهربانی و گذشت خاص زنان.

۵-۲-۷. تحلیل روابط دیدگاه مردسالارانه با تبعیض جنسی مطرح در کتب فارسی و حرفه و فن سه پایه راهنمایی

تحلیل رابطه متغیر جنسیت با نوع فعالیت و ویژگی ها و صفات شخصیتی و واژگان و کنایات و اشارات شخصیتی در کتب فارسی و حرفه و فن سه پایه راهنمایی در قالب جداول شماره ۶، ۷ و ۸ ارائه شده است.

در واقع این تحلیل نشان می دهد که اولاً رابطه دو متغیر جنس و فعالیت این کتب با ۹۵ درصد اطمینان اتفاقی نیست، ثانیاً میان نوع جنس و ویژگی های شخصیتی در این کتب با ۹۵ درصد اطمینان رابطه ای وجود ندارد و ثانیاً در کتب درسی مزبور رابطه دو متغیر جنسی و واژگان و کنایات و اشارات مثبت و منفی با ۹۵ درصد اطمینان اتفاقی نیست.

جدول ۶-رابطه میان نوع جنس و فعالیت

فعالیت جنس	خانگی	تربیتی	حرفه‌ای	سیاسی اجتماعی	اوقات فراغت	جمع
زن	۹	۷	۱۶	۲	۵	۳۹
مرد	۵	۲۹	۱۰۹	۱۰۲	۱۶	۲۶۱
جمع	۱۴	۳۶	۱۲۵	۱۰۴	۲۱	۳۰۰

جدول ۸-رابطه میان نوع جنس و اشارات جنسی

اشارات جنس	مثبت	منفی	جمع
زن	۶	۱۰	۱۶
مرد	۲۵	۶	۳۱
جمع	۳۱	۱۶	۴۷

جدول ۷-رابطه میان نوع جنس و ویژگی‌های شخصیتی

ویژگی جنس	مثبت	منفی	جمع
زن	۲۹	۶	۳۵
مرد	۹۳	۱۰	۱۰۳
جمع	۱۲۲	۱۶	۱۳۹

۵-۲-۸. جمع‌بندی فرضیه دوم

اینک به شکل تحلیلی و برحسب تحلیل محتوای دو کتاب درسی فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی تحصیلی مشخص می‌شود که چگونه قوه مجریه به اتکای قوانین و عملکرد آموزش رسمی خود در ایران پس از انقلاب می‌کوشد با طبیعی جلوه دادن تبعیض‌های جنسی اعم از ارائه صفات و ویژگی‌ها یا تخصیص نوع فعالیت به زنان و مردان، این طرز تلقی را خصوصاً در میان دانش‌آموزان دختر به عنوان نیروهای آینده شکاف جنسی ایجاد کند که ویژگی‌های مردسالارانه فرهنگ سیاسی کاملاً امری طبیعی است. به این ترتیب آماده‌سازی فرد برای پذیرش نقش‌های اجتماعی به شکلی هدایت می‌شود که نتیجه آن چیزی جز انفعال شکاف جنسی نباشد. تاثیر این امر نیز تا بدانجا است که تحت تاثیر همین فرایند حتی کسانی که خود طرفدار جنبش زنان اند مدعی اند "آمار بالای طلاق در جوامع شهری و ناراحتی‌های روحی و افسردگی‌ها بویژه در بین زنان و

عدم تحمل فشار کارِ خانه ممکن است در نتیجه تاکید پژوهشگران بر روابط استثماري و تفاوت های متناقض زن و مرد تشدید شود". (کیوه چیان، فاطمه؛ ۱۳۷۴: ۱۷۲)

۶. جمع بندی، نتیجه گیری و خلاصه

در نتیجه بررسی تاثیر نیروهای اجتماعی بر کنترل شکاف جنسی و ایجاد انفعال در آن در ایران پس از انقلاب از کانال دولت و به اتکای چارچوب نظری مدارهای قدرت کلیک نکات زیر قابل دریافت است:

۱- در سطح اول مدارهای قدرت، روابط اجتماعی نیروهای اجتماعی در ایران شامل بورژوازی، خرده بورژوازی، کارگران، روشنفکران، روحانیان و زنان به لحاظ تاریخی به گونه ای پیش می روند که روحانیان به عنوان طلایه داران قانونگذاری خواست های سایر نیروهای ماقبل انقلاب تلقی می شوند. به علاوه حاکمیت روح فرهنگ مردسالارانه بر این نیروی قانونگذار در عرصه تصمیم گیری برای کنترل ستیزه های ناشی از شکاف جنسی، مرجحات برجسته مردسالارانه را در قالب خط مشی های معین قانونی تعبیه کرده که این امر مبین رفتارشناسی سیاسی چهره اول قدرت است. در چهره دوم قدرت در همین مدار کارگزاران قانون چنان به کنترل و تصمیم گیری پنهانی برای آرایش منابع و وسایل در قالب شرایط اجرائی می پردازند که فرایند جامعه پذیری سیاسی رسمی هدایت شده از کانال دولت به طبیعی جلوه دادن تبعیض های جنسی از طریق القای نوعی مشارکت سیاسی - اجتماعی نابرابر برای زنان و مردان در جامعه نائل آید. در این مدار چهره سوم قدرت نیز حاکی از آن است که توجیه طبیعی بودن این نابرابری جنسی در عرصه مشارکت سیاسی - اجتماعی برای زنان و مردان به ایدئولوژی کاذب سازی منافع آنان در همین فرایند جامعه پذیری سیاسی و اگذار می شود.

۲- در سطح دوم مدارهای قدرت، تنظیم قواعد هنجارین تحمیل اراده دولت بر شکاف جنسی و تصاحب گلوگاه های راهبردی هدایت قدرت

توسط دولت به تبیین بسته‌های راهبردی و قانونی و ایدئولوژیک جامعه ایران پس از انقلاب ارجاع می‌یابد. در این عرصه کشمکش شکاف جنسی و دولت در نتیجه فعال شدن گاه به گاه این شکاف و تراکم‌پذیری آن در نتیجه اتحاد با سایر شکاف‌های جامعه سبب می‌شود دولت به شکل جدیدی به بازتولید قواعد انفعال بخش برشکاف جنسی بپردازد و شیوه‌های کنترل گلوگاه‌های قانونگذاری در این حوزه را تعمیق بخشد.

۳- در سطح سوم مدارهای قدرت، سلطه قانونگذاری مردسالارانه از طریق تصویر انضباطی قواعد آموزش جامعه پذیرانه در عرصه هویت‌سازی برای شکاف جنسی زنان به گونه‌ای پیش می‌رود که باعث تضعیف شکاف جنسی و تقویت دولت شود و اعمال قانونمندان انضباط مجدد بر روابط اجتماعی تاثیر گذاشته و نظم اجتماعی رابه شکل دلخواه خواست قوای قانونگذار تامین کند. در اینجا باید توجه داشت که عوامل محیطی بیرونی نیز بر این قواعد و اعمال انضباط آمیز آن از گلوگاه‌های راهبردی تفسیر قدرت بر روابط اجتماعی میان شکاف جنسی دولت موثرند.

۴- در این راستا فرضیه‌ای که به اتکای این چارچوب به شکل ایجابی (غیرعلی) و در دو وجه تحلیل تاریخی و تحلیل محتوا بررسی شد مبین وجود رابطه میان ایزوله‌سازی شکاف جنسی در ایران پس از انقلاب و خواست مردسالارانه نیروی اجتماعی حاکم بر عرصه قانونگذاری این جامعه از یک سو و قاعده‌مندسازی انضباطی قوانین در قالب عملکردآموزشی قوه مجریه دولتی (محتوای کتب درسی) از طرف دیگر بود.

۵- به عنوان سخن پایانی باید گفت شمول گسترده مدل مدارهای قدرت کلیگ در حدی است که به کارگیری جامع‌تر آن برای تبیین ارتباطات علی میان شکاف جنسی و دولت در ایران پس از انقلاب به فرصت و امکان دیگری محتاج است.

منابع:

- Asadi, A. and Vidale, M. L.; 1975; Survey of Social Attitudes in Iran; New York.
- Bachrach, P. and Baratz, M.; 1959; "The Two Faces of Power"; American Political Science Review; 949.
- Bebel, A.; 1910; Women and Socialism; New York.
- Berler, A.; 1969; Power; New York.
- Bottomore, T.B.; 1964; Elites and Society; London.
- Clegg, S. R.; 1989; Framework of Power; London.
- Dahl, R.; 1956; A Preface to Democratic Theory; Chicago.
- Dahl, R.; 1993; New Framwork for Political Analysis; New York.
- Esfandiari, H.; 1994; The Majles and Woman Issues in the Islamic Republic of Iran; London.
- Flora, C. B.; 1971, "The Passive Female"; Journal of Marriage and the Family; 33.
- Held, D.; 1989; Political Theory and Modern State; London.
- Horner, M.; Breed Love. C.J. and Cicirelli, V.G.; 1974; Womens's Fear of Success"; Journal of Psychology; 86.
- Humphrey, J.; 1987; Gender and Work in the Third World; London.
- Huntington, S. and Nelson, J.; 1976; Participation No Easy Choise; London.
- Lenin, L.; 1971; The State and Revolution; New York.
- Lindblom, Ch.E.; 1977; Politics and Markets; New York.
- Lowis, B.D.; 1976; Birth Order, Religisity, Coilleage Major and

- Attitudes Toward Women in the Work Force; Psychological Reports; 39.
- Lukes, S.; 1974; Power; London.
 - Marx, K.; 1963; The Eighteenth Bromaire of Louis Bonapart; New York.
 - Marx, K.; 1971; A Contribution to the Critique of Political Economy; London.
 - Marx, K.; 1973; The Poverty of Philosophy; Moscow.
 - Marx, K.; 1973; Capital; Vol.1; London.
 - Marx, K. and Engels, F.; 1964; The German Ideology; Moscow.
 - Marx, K. and Engels, F.; 1970, The Communist Manifesto.; London.
 - Marx, K. and Engels, F.; 1976; Collecteds Works; Vol. 5; London.
 - Miliband, R.; 1978; Marxism and Politics; Oxford.
 - Millbrath, I.; 1981; Political Participation; vol. 4; New York.
 - Mitchell, J.; 1974; Psychoanalysis and Feminism; London.
 - Pareto, V.; 1935; Mind and Society; New York.
 - Poulantzas, N. ; 1973; Political Power and Social Classes; London.
 - Tawney, R.H.; 1931; Equality; London.
 - Tohidi, N.; 1991; Gender Politics in Iran; Indiana.
 - Trever - Roper, H.; 1969; "The Phenomenon of Fascism", in European Fascim; New York.
 - Tyler, L. E.; 1965; The Psychology of Human Differences; New York.
 - Weber, M.; 1954; Economy and Society; Cambridge.
- آبرکرامبی، نیکلاس؛ هیل، استفن و ترنر، برایان؛ ۱۳۶۷؛ فرهنگ جامعه شناسی؛ ترجمه حسن پرویان؛ انتشارات چاپخش؛ تهران.
- اطلاعات (روزنامه)؛ ۱۳۷۱/۲/۲؛ انتشارات موسسه اطلاعات؛ تهران.
- اعزازی، شهلا؛ ۱۳۷۰؛ تضاد میان آموزش و پرورش و جامعه؛ فصلنامه علوم اجتماعی؛ شماره ۱ و ۲؛ تهران.

- باقری، میترا؛ ۱۳۶۹؛ بررسی ویژگی‌های اشتغال در ایران؛ انتشارات سازمان برنامه و بودجه؛ تهران.
- بشیریه، حسین؛ ۱۳۷۶؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ نشر نی؛ تهران.
- بلوتی، الناجیانیتی؛ ۱۳۷۱؛ تبعیض جنسی در ادبیات کودکان؛ ترجمه محمد پوینده؛ مجله جامعه سالم؛ شماره ۶؛ تهران.
- پیرو، آرن؛ ۱۳۶۷؛ فرهنگ علوم اجتماعی؛ ترجمه باقر ساروخانی؛ انتشارات کیهان؛ تهران.
- پیش‌نویس گزارش ملی زنان در جمهوری اسلامی ایران برای ارائه به چهارمین کنفرانس جهانی در پکن؛ ۱۳۷۳؛ تهران.
- تهرانی، آیت‌الله؛ ۱۳۴۹؛ رساله بدیعه؛ بی‌تا؛ تهران.
- جاراللهی، عذرا؛ ۱۳۷۳؛ اثر اشتغال زنان کارگر بر تعداد فرزندان؛ فصلنامه علوم اجتماعی؛ شماره ۷؛ تهران.
- جاراللهی، عذرا؛ ۱۳۷۴؛ اثر اشتغال زنان کارگر بر میزان مشارکت زوجین در امور خانواده؛ فصلنامه علوم اجتماعی؛ شماره ۷-۸؛ تهران.
- جهان‌پناه، سیمین‌دخت؛ ۱۳۷۶؛ جمهوری اسلامی ایران و آموزش زنان؛ مجله رونق؛ شماره ۳۱؛ تهران.
- حرفه و فن؛ (کتاب‌های درسی سه پایه راهنمایی در سال تحصیلی ۷۸-۱۳۷۷)؛ سازمان انتشارات کتاب‌های درسی؛ تهران.
- خامنه‌ای، سیدعلی؛ ۱۳۷۲؛ سالنامه زن؛ دفتر امور زنان ریاست جمهوری؛ تهران.
- خمینی، روح‌الله؛ ۱۳۶۱؛ زن از دیدگاه امام خمینی؛ نهضت زنان مسلمان؛ تهران
- خمینی، روح‌الله؛ ۱۳۶۲؛ راه امام از کلام امام؛ زن؛ وزارت ارشاد اسلامی؛ تهران
- راوندی، مرتضی؛ ۱۳۴۴؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران؛ جلد ۳؛ انتشارات امیرکبیر، تهران.
- زن در توسعه؛ ۱۳۷۲؛ انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی؛ تهران.

- زن روز (مجله): ۱۳۷۲/۸/۸؛ مشروح مذاکرات مجلس درباره ایجاد کمیسیون ویژه امور زنان؛ شماره ۱۳۴۲؛ تهران.
- زن روز (مجله): ۱۳۷۲/۸/۳۰؛ شماره ۱۳۵۵؛ تهران.
- زن روز (مجله): ۱۳۷۲/۹/۱۳؛ پیام مقام معظم رهبری؛ شماره ۱۴۲۷؛ تهران.
- زن روز (مجله): ۱۳۷۳/۱۰/۱؛ سمینار نقش زن در رسانه‌ها؛ تهران.
- ستاونهانگن، رودلفو؛ زن نامرئی؛ مجله پیام یونسکو؛ شماره ۱۲۵؛ تهران.
- ساروخانی، باقر، ۱۳۷۰؛ دایرة المعارف علوم اجتماعی؛ انتشارات کیهان؛ تهران.
- سلام (روزنامه): ۱۳۷۲؛ مصاحبه با خانم مقدم؛ تهران.
- سالنامه آماری ایران؛ ۱۳۷۲؛ سازمان برنامه و بودجه (مرکز آمار ایران)؛ تهران.
- سازمان امور اداری و استخدامی؛ ۱۳۷۵؛ گزارش ادواری اشتغال؛ تهران.
- شفائی، حسین؛ ۱۳۷۲؛ فرازهایی از جایگاه زن در قرآن؛ سراج؛ سال اول؛ شماره ۱؛ تهران.
- شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ ۱۳۷۱/۵/۲؛ سیاست‌های اشتغال زنان در جمهوری اسلامی ایران؛ مصوبه جلسه ۲۸۸؛ تهران.
- فارسی؛ (کتاب‌های درسی سه پایه راهنمایی درسال تحصیلی ۷۸-۱۳۷۷)؛ سازمان انتشارات کتاب‌های درسی؛ تهران.
- قربانی، زین العابدین؛ شبستری، محمد و حجتی کرمانی، علی؛ ۱۳۴۲؛ زن و انتخابات؛ نشر حکمت؛ قم.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ۱۳۷۵؛ اداره کل قوانین و مقررات کشور؛ چاپ پنجم؛ انتشارات موسسه اطلاعات؛ تهران.
- کار، مهرانگیز؛ ۱۳۷۶؛ حقوق سیاسی زنان ایران؛ انتشارات روشنگران؛ تهران.
- کیهان (روزنامه)؛ ۱۳۷۲/۲/۱۴؛ تهران.
- گالبرایت، جان. کنت؛ ۱۳۷۱؛ آناتومی قدرت؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ انتشارات سروش؛ تهران.

- گیوه چیان، فاطمه؛ ۱۳۷۴؛ سنگ زیرین آسیا: زن یا مرد؛ فصلنامه اقتصاد کشاورزی و توسعه؛ تهران.
- مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۷۳؛ انتشارات مدرسه؛ تهران.
- محمدپور، مجید؛ ۱۳۷۵؛ فمینیسم از آغاز تا امروز؛ مجله زن روز؛ شماره ۱۵۸۰؛ تهران.
- مطیع، ناهید واحدی، فریده؛ ۱۳۷۰؛ مقایسه فعالیت های تولیدی زنان روستایی در سه منطقه متفاوت از یک اقلیم؛ فصلنامه علوم اجتماعی؛ شماره ۱-۲؛ تهران.
- میشل، آندره؛ ۱۳۷۲؛ جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی زاده؛ نشر نیکان؛ مشهد.
- هاشمی، مریم؛ ۱۳۷۴؛ نقش اقتصادی - اجتماعی زنان روستایی قالیباف؛ فصلنامه اقتصاد کشاورزی و توسعه؛ تهران.
- همشهری (روزنامه)؛ ۱۳۷۲/۳/۲۰؛ مصاحبه با زهرا شجاعی؛ تهران.
- همشهری (روزنامه)؛ ۱۳۷۳/۶/۱۷؛ مصاحبه با آیت الله یزدی؛ تهران.



پروفیسر شکارہ گل علم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی